

توحيد

حجت الاسلام والمسلمين على محمدى خراسانى

توحید

انسان‌ها در ارتباط با مباحث الهیات و عقیده به خدا و مذهب دو گروه می‌باشند:

۱. گروهی در طول تاریخ، طبیعی و دهری مسلک و لائیک بوده و حقایق هستی را در ماده و مادیات مختصر دانسته و حقیقت برتر و موجود ماوراء طبیعی را به کلی منکر بوده و هستند، اینان ماده‌گرایان جهان می‌باشند.
۲. گروهی الهی بوده و از اعماق وجودشان عقیده به ماوراء طبیعت و حقایق غیبی و غیب‌الغیوب داشته و برای جهان هستی و تشکیلات آن صاحب و آفریدگاری قائل بوده و هستند و اینان الهیون گیتی می‌باشند. پس از اصل وجود واجب‌الوجود، مهم‌ترین اصل عقیدتی، اصل توحید است که پیروان ادیان و الهیون در آن اختلاف نظر دارند و کسانی همانند مسیحیان، زرتشتیان، بودائیان، هندوها، برهمنیان و... عقیده به ثنویّت و تثلیث و مانند آن دارند و به گونه‌ای گرفتار شرک در عقیده می‌باشند و عده‌ای همانند مسلمانان عقیده به توحید دارند و البته خود توحید مراتب فراوانی دارد که نود و نه درصد انسان‌های معتقد به خداوند در برخی از مراتب آن لغزیده و گرفتار شرک گردیده‌اند و به تعبیر قرآن

کریم: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾؛

یعنی بیشتر مؤمنان به نوعی دچار شرک هستند، و ما به دنبال توحید ناب و خالص از جمیع جهات هستیم و گمشدهٔ ما توحید در همهٔ مرحله‌ها است.

اهمیت توحید

قبل از هر سخنی با مراتب گوناگون آن و اهمیت مسئله توحید از زبان قرآن و روایات آشنا می‌شویم؛ در میان اصول عقیدتی دو اصل بسیار اهمیت دارد، اصل توحید و اصل عدل. دربارهٔ عدالت، در افعال الهی بحث خواهیم کرد. اما اصل توحید:

ما به توحید فقط از زاویهٔ نظری و به عنوان اصلی از اصول اعتقادی که تنها اعتقاد قبلی بر آن لازم است و به عنوان یک مسئلهٔ فکری و ذهنی محض، نگاه نمی‌کنیم، بلکه توحید را در همهٔ اصول و فروع دین و اخلاقیات فاضله، جاری و جلوه‌گر می‌دانیم، همهٔ مسائل دین از توحید شروع می‌شود و به توحید ختم می‌شود. توحید، ریشه و اساس همهٔ اصول و فروع دین است، توحید در همهٔ برنامه‌های فردی و اجتماعی اسلام حضور و ظهور دارد، پیامبران دعوت خویش را با توحید و مبارزه با شرک و بت‌پرستی آغاز کرده و تا پایان دنبال همین برنامه بودند که شرک را در همهٔ اشکال آن از وجود جامعه‌های انسانی ریشه‌کن ساخته و درخت توحید را که همان شجرهٔ طیبه است و هر آن، ثمربخش است در دل‌ها غرس کنند و به قول قرآن کریم:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ

اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ
خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ؛

آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن در زمین ثابت و شاخه‌های آن در آسمان است؟ میوه‌های خود را هر زمان به اذن پروردگارش می‌دهد، و خداوند برای مردم مثل‌ها می‌زند، شاید متذکر شوند و کلمه خبیثه را به درخت ناپاکی تشبیه کرده که از زمین برکنده شده و قرار و ثباتی ندارد.

مراتب توحید

اینک فهرستی از مراتب گوناگون توحید بیان می‌کنیم که به منزلهٔ اجمالی است از تفصیل بحث‌های آینده:

۱. توحید ذات

ذات واجب‌الوجود یگانه و یکتا است و هیچ‌گونه کثرتی در او نیست، نه کثرت درون ذاتی که دارای اجزاء گوناگون باشد و نه کثرت برون ذاتی که دارای افراد و مصادیق گوناگون باشد، بلکه او یگانه، بی‌نظیر، بی‌مثل و بی‌همتا است و بسیط الحقیقه از تمام جهات است.

۲. توحید صفات

صفات ذاتیه او (علم، قدرت، اراده، حیات و...) به لحاظ مفهومی با یکدیگر مابینت دارند و گرنه به لحاظ مصداقی و به محل شایع، همهٔ این صفات عین

یکدیگر (علم عین قدرت، هر دو عین اراده، هر سه عین حیات و...) و همه عین ذات می‌باشند؛ یعنی یک حقیقت واحد بسیط است که سراسر علم، قدرت، اراده، حیات و... می‌باشد.

۳. توحید افعالی

همهٔ هستی فعل او است و او آفریدگار همه موجودات از اتم تا کهکشان و از ماده تا معنی است و هیچ حقیقت دیگری در جهان از خود استقلالی ندارد و تأثیرگذار نیست و هرچه هستند وسایط فیض و مجاری فیوضات رحمانیه و رحیمیه می‌باشند و در یک کلام "لا موثر فی الوجود الا الله تبارک و تعالی".

۴. توحید در عبادت

یگانه حقیقتی که معبود به حق و سزاوار پرستش می‌باشد، فقط الله است و جز او هیچ‌کس و هیچ چیز استحقاق پرستش ندارد و در یک کلام «لا اله الا الله تبارک و تعالی».

۵. توحید در نبوت

همهٔ پیام‌آوران الهی یک هدف را تعقیب می‌کردند و برنامهٔ اصلی آنها یکی بود و بنابراین ما هیچ فرقی از نظر دعوت و مأموریت، میان آنها نمی‌گذاریم. «لا نفرق بین احد من رسله»^۱

۶. توحید در امامت

همهٔ امامان یک سخن داشتند، یک حقیقت را دنبال می‌کردند، نور واحد بودند و آغاز و سرانجام همهٔ آنها یکی بود.

۷. توحید در عدالت

قوانین الهی دربارهٔ همهٔ انسان‌ها یکسان است و همه در برابر قانون الهی یکی هستند.

۸. توحید در نظم

بر کل هستی یک نظم حاکم است و سراسر اجزاء جهان، حقیقت واحدی را تشکیل می‌دهند.

۹. توحید در فعل

وجود منبسط امکانی یا فیض مقدس که فعل خداوند است، یکی است.

۱۰. توحید در معاد

همه انسان‌ها در یک روز و یک دادگاه حضور می‌یابند و بازگشت همه به سوی یک حقیقت است؛ الیه راجعون، الیه المصیر، الیه المنتهی، الی ربِّک الرجعی، الیه مأب و...

۱۱. توحید در ربوبیت

رب و پرورش‌دهندهٔ جهانیان خدا است؛ «الحمد لله رب العالمین».

۱۲. توحید در تدبیر

مدبّر حقیقی جهان، خدا است و فرشتگان به امر او سرگرم تدبیر جهان و کارگزاران او هستند.

۱۳. توحید در اطاعت

فقط خدا است که مطاع بالذات است و تنها از او باید اطاعت کرد و اگر از پیامبران، امامان، والیان عادل و... اطاعت می‌کنیم، چون در راستای اطاعت الهی و به دستور خداوند است.

۱۴. توحید در استعانت

در همهٔ مراحل زندگی تنها باید از او کمک بخواهیم؛ «ایاک نستعین.»

۱۵. توحید در دعا

فقط باید خدا را بخوانیم و دست نیاز به درگاه بی‌نیاز او بلند کنیم.

۱۶. توحید در توکل

فقط باید به خدا توکل داشته باشیم؛ «و علی الله فلیتوکل المتوکلون.»

۱۷. توحید در محبت

فقط باید محبت خدای را در قلب خویش جای دهیم و یک قلب، یک قبله بیشتر ندارد و خداوند در درون انسان دو قلب قرار نداده که دو محبوب حقیقی داشته باشد و البته حبّ محبوب خدا، حبّ خدا است و دوست داشتن اولیاء الهی به دوست داشتن خداوند برمی‌گردد.

۱۸. توحید در بیم و امید

فقط باید از خدا بیم داشته باشیم و تنها به او امید پیدا کنیم.

۱۹. توحید در دین

خداوند برای بشریت، یک دین و آئین فرستاده و پیامبران بیان‌کنندگان همان دین بودند و آن دین اسلام است و به قول قرآن کریم:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ * وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾^۱

علامه طباطبائی دربارهٔ این آیه می‌فرماید:

همانا دین نزد خداوند یکی است و هیچ اختلاف و تعددی در آن نیست، و بندگان خویش را به همان دین واحد امر نموده و در همهٔ کتب آسمانی همان را تبیین نموده است و همهٔ آیات و معجزات روشن را دلیل همان نصب نموده، و آن دین واحد همان اسلام است که حقیقت آن تسلیم بودن در برابر حق است که حق اعتقاد و عمل است و به دیگر سخن: اسلام عبارت است از تسلیم در برابر بیانی که دربارهٔ معارف و احکام از مقام ربوبی صادر شده است و این بیان اگرچه به لحاظ کمیّت و کیفیت در شرایع آسمانی متفاوت آمده؛ ولی در واقع یک امر بیش نیست و اختلاف شرایع به کمال و نقص است نه تضاد و تنافی، و تفاضل میان آنها به درجه و مرتبه است و جامع جمیع ادیان این است که همه آنها تسلیم و اطاعت از خداوند است در مورد آنچه که از بندگان خواسته و این خواسته را به زبان رسولان خویش بیان نموده است.^۱

۲۰. توحید در مالکیت و حاکمیت تکوینی

مالک حقیقی و ملک حقیقی کل هستی، خداوند است و همهٔ ما مملوک او هستیم و چیزی یا کسی واقعا مالک چیزی نیست و حتی اعضاء و جوارح ما امانات الهی‌اند.

۲۱. توحید در حاکمیت تشریحی یا قانون‌گذاری

قانون‌گذار واقعی فقط او است. زیرا او انسان را آفریده و از نیازهای واقعی انسان آگاه است و تنها او حق تشریح و قانون‌گذاری دارد.

۲۲. توحید در دعوت

فقط باید به سوی او و به راه او دعوت کرد؛ ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾^۱. و دعوت به راه‌های دیگر شرک است.

۲۳. توحید در نیت

در همهٔ کارها فقط باید او را در نظر گرفت و با اخلاص تمام کار را انجام داد.

۲۴. توحید کلمه

جامعهٔ اسلامی باید شعار واحد داشته باشند و مشترکات را اخذ کنند و حتی قرآن کریم، اهل کتاب را به اخذ مشترکات دعوت نموده و می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ﴾^۲.

و بالجمله جهان ماهیت از اوئی و به سوی اوئی دارد و تک‌قطبی است و قطب هستی خدا است و همهٔ هستی به امر و ارادهٔ او در گردش است، انسان هم که جزئی از کل است، باید تک‌قطبی باشد و در همه چیز خدا را در نظر بگیرد و تسلیم فرمان او باشد، راضی به رضای او باشد و فانی فی‌الله و باقی بالله باشد و جز او کسی را نبیند و از کسی چیزی نخواهد و ...

۱. یوسف: ۱۰۸.

۲. آل عمران: ۶۴.

۲۵. توحید در پند

خداوند در کلام آسمانی‌اش یک پند و اندرز بیشتر ندارد و آن قیام برای خدا است. ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفَرَادَى﴾^۱

۲۶. توحید در جامعه اسلامی

امت واحده بودن، همه از یک پدر و مادریم، پس باید جامعه واحدی را تشکیل دهیم و اختلاف رنگ‌ها، نژادها و زبان‌ها موجب تفرقه و تشتت نشود. مسلمانان صدر اسلام با همین رویه در مدت کوتاهی بر بخش عظیمی از جهان متمدن آن روز حکومت کردند.

۲۷. توحید در هدف

همه مسلمانان باید هدف واحدی را دنبال کنند و آن بلند داشتن کلمه "الله" است.

۲۸. توحید در تمسک به ریسمان الهی

همه با هم به ریسمان الهی چنگ زدن و متفرق نشدن؛ ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ﴾^۲

۱. سبأ: ۴۶.

۲. آل عمران: ۱۰۳.

۲۹. همه در صف واحد باشیم و توحید در صف داشته باشیم؛

﴿صَفًّا كَانْتَهُمْ بَيِّنًا مَّرْصُوصًا﴾^۱!

۳۰. توحید در حکومت و رهبری

همه باید یک رهبر الهی داشته باشیم و گرد شمع وجودش حلقه بزیم تا عزت و عظمت از دست رفته مسلمانان را به آنها برگردانیم.

۳۱. توحید در شروع

هر کاری را فقط به نام او آغاز کنیم، نه به نام خلق یا خدا و خلق که شرک است.

بنابراین توحید در جمیع مراحل فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی، جلوه‌گر است و جامعهٔ اسلامی همهٔ مراتبش باید رنگ الهی داشته باشد و محور "الله" باشد و محورهای دیگر ملغی شود و چه زیبا قرآن تعبیر کرده که: تنها رنگ خدایی را بپذیرد (که همان رنگ توحید خالص و ایمان است) و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر؛ «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ»^۲. به این ترتیب قرآن فرمان می‌دهد همه رنگ‌های نژادی و قبیله‌ای و سایر رنگ‌های تفرقه‌انداز را از میان بردارید و همگی به رنگ اسلام درآیید.

۱. صف: ۴.

۲. بقره: ۱۲۸.

اهمیت توحید در قرآن

بیشتر بحث‌های این کتاب آسمانی دربارهٔ وجود خدا، بر محور توحید دور می‌زند، به طوری که برخی گمان کرده‌اند قرآن دربارهٔ اصل وجود خدا سخنی ندارد، آنچه سخن و استدلال دارد، دربارهٔ یگانگی او است، هر چند این حرف اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد. به هر حال قرآن مجید به مسئله توحید و شرک اهمیت بسیاری داده و سراسر قرآن بازتاب آراء اسلام در این زمینه است. می‌توان گفت هیچ موضوعی در قرآن مجید تا این حد مورد توجه قرار نگرفته، نه تنها پیامبر اسلام، بلکه محور اصلی فعالیت سایر پیامبران نیز مسئله توحید و مبارزه با شرک بوده است، در اینجا به پاره‌ای از آیات دربارهٔ اهمیت مسئله توحید، اشاره می‌کنیم:

۱. وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ.^۱

این آیه گرچه پیرامون توحید در عبادت است، ولی به روشنی این مطلب را بیان می‌کند که همهٔ پیامبران شعارشان این بود: خدا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید و در این امر هیچ پیامبری استثنا نشده است.

۲. أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ

مَنْ قَبْلِي؛

یا اینکه آنان خدایان و معبودهای دیگر غیر از خداوند برگزیده اند! بگو برهان خود را بیاورید [و قطعاً دلیلی ندارند، و به دنبال سخن از توحید می‌فرمایند] این سخن من و پیروان من و سخن همهٔ کسانی است که پیش از من بودند؛ یعنی توحید پایهٔ دعوت همهٔ پیامبران بوده است.

۳. وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا

فَاعْبُدُونِ؛

هیچ پیامبری را پیش از تو گسیل نداشتیم، مگر اینکه [در سر لوحه برنامه‌اش این بود که] به او وحی نمودیم که خدایی جز خدای یکتا و معبودی جز من وجود ندارد، پس مرا پرستش کنید.

۴. وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؛

ابراهیم نه تنها خود منادی توحید و قهرمان توحید بود و سالیان با بت‌پرستی و ستاره‌پرستی مبارزه نمود، بلکه کلمهٔ توحید را به عنوان سخنی جاویدان و ماندگار در نسل خویش قرار داد. باشد که آنان به سوی خدا برگردند.

۵. قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ

يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا؛

۱. انبیاء: ۲۴.

۲. انبیاء: ۲۵.

۳. زخرف: ۲۸.

۴. کهف: ۱۱۰.

طبق این آیه کریمه مهم‌ترین امتیاز پیامبر از سایر افراد بشر این است که به او وحی می‌شود و روشن است که مطالب فراوانی به او وحی می‌شد، ولی در این آیه از میان تمام مسائل، بر مسئله توحید، انگشت گذارده و شرک در عبادت را نفی می‌کند و این بیان‌گر اهمیت مسئله توحید در منطق قرآن است.

ع خود ذات حق به وحدانیت خویش شهادت می‌دهد، آنجا که می‌فرماید:

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ.^۱

البته منظور از شهادت خداوند، شهادت عملی و فعلی است نه قولی؛ یعنی خداوند با پدید آوردن جهان آفرینش که نظام واحدی در آن حکومت می‌کند و قوانین آن در همه جا یکسان و برنامه آن یکی است و در واقع یک واحد به هم پیوسته و یک نظام یگانه است، عملاً نشان داده که آفریدگار و معبود در جهان یکی بیش نیست و همه از یک منبع سرچشمه می‌گیرند، بنابراین ایجاد این نظام واحد، گواهی خدا است بر یگانگی خویش.

۷. فَأَعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.^۲ بیشتر در کتاب‌های کلامی برای وجوب و لزوم

شناخت خداوند از راه دلایل نقلی به این آیه استناد می‌شود که خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید: بدان که معبودی جز الله وجود ندارد، چون فعل امر است، ظهور در وجوب دارد؛ یعنی واجب است که چنین معرفتی پیدا کنی و قطعاً بیان‌گر اهمیت مسئله توحید است. شبهه‌ای درباره این آیه مطرح می‌شود و آن اینکه: پیامبر ﷺ نسبت به امر توحید از دو حال خارج نبود: یا علم به توحید نداشت و یا معرفت توحیدی داشت، اگر نداشت که با شأن پیامبری او منافات دارد؛ زیرا او برای ترویج و تبلیغ توحید مبعوث شده و معلم معارف توحیدی و اسلام ناب است و چگونه ممکن است عالم به توحید نباشد؟ آیا این نقض غرض

۱. آل عمران: ۱۸.

۲. محمد: ۱۹.

نیست؟ و اگر داشت، پس امر به کسب آن معرفت چه محلی از اعراب دارد؟ آیا طلب حاصل نیست؟ آیا تحصیل حاصل نیست؟ آیا اینها از محالات نیستند؟ پس در هر حال امر پیامبر به فراگیری توحید، مبتلا به اشکال است.

در پاسخ این شبهه چهار احتمال قابل طرح است:

اول: موارد بسیاری قرآن کریم به پیامبر خطاب می‌کند و سخن با اوست؛ ولی منظور خداوند مسلمانان و یکایک جامعهٔ اسلامی است و می‌خواهد آنها بفهمند و این معرفت را کسب کنند، حال چه مانعی دارد یکی از آن موارد هم این مورد باشد و مخاطبان اصلی مسلمانان باشند، از باب «ایاک اعنی واسمع یا جاری»

دوم: منظور اصل شناخت به توحید نیست، بلکه منظور این است که بر روی خط توحید محکم و استوار بایست و ثابت‌قدم باش و تا پایان در مسیر توحید بمان، نظیر «اهدنا الصراط المستقیم» که هر مسلمان موحدی روزی ده‌بار (حداقل) آن را می‌گوید و از خدا می‌خواهد که او را به راه راست هدایت فرماید. ولی این بدان معنی نیست که وی گمراه است و در صراط مستقیم نیست، چرا در طریق حق است، ولی هر روز می‌طلبد که در این مسیر استوار و نستوه حرکت کند و ثابت‌قدم باشد.

سوم: هر انسانی حتی بالاترین انسان که شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله باشد، تا زمانی که در این جهان است، راه تکامل و کامل‌تر شدن به روی او باز است و با راه‌های گوناگون ارتقاء درجه پیدا می‌کند و حتی در جهان برزخ نیز تا دامنه قیامت امکان ارتقاء رتبه وجود دارد و با انجام کارهای نیکی که او بانی و مؤسس بوده، ثوابی هم برای بانی لحاظ می‌شود و نیز تا دامنهٔ قیامت که فردی ایمان بیاورد، برای پیامبر رتبه درست می‌شود و حتی با صلواتی که هر مسلمانی بر

پیامبر و آل او می‌فرستد، به حضرت ثواب عطا می‌شود. روی این اصل شاید منظور آیه این باشد که تفکر بیشتر در امر توحید موجب ارتقاء به مقامات بالاتر است، چرا که هرچه در توحید بیشتر اندیشه کنی و آیات خدا را بیشتر مطالعه کنی به مرحله‌ی عالی‌تری می‌رسی، و راه به سوی خدای نامتناهی، بی‌نهایت است. **چهارم:** شاید منظور جنبه‌های عملی توحید باشد؛ یعنی بدان که تنها پناهگاه در عالم، خدا است. پس به او پناه ببر و حل مشکلاتت را فقط از او بخواه و از انبوه دشمنان هرگز وحشت مکن.

۸. ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ﴾^۱

به حکم این آیه به عنوان یک دستور کلی به نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام می‌فرماید: همگی شما باید دین خدا را [که همان اسلام یعنی تسلیم در برابر حق است] به پا دارید و حق ندارید در امر دین متفرق شوید و البته این مطلب بر مشرکان سنگین و گران است. تا اینجا با اهمیت مسئله توحید از دیدگاه قرآن آشنا شدیم و دیدیم که قرآن، توحید را تنها به عنوان یک امر عقیدتی مطرح نمی‌کند، بلکه خواهان آن است که همه‌ی مراحل زندگی انسان‌ها رنگ توحیدی و خدایی داشته باشد. اقتصاد، فرهنگ، روابط بین‌الملل، سیاست، اعتقاد، اخلاق، اعمال فردی و اجتماعی و نیت ما توحیدی باشد و از هر آنچه رنگ و بوی شرک می‌دهد، منزّه باشد (البته در سراسر هستی فقط انسان و جن است که دارای اراده، اختیار و آزادی است و به اختیار دعوت به توحید شده و خیلی‌ها از همین آزادی سوء استفاده کرده و راه شرک در پیش گرفته‌اند و گرنه

در جهان فرشتگان، سایر جانداران عالم، گیاهان و نباتات و جمادات خبری از شرک نیست و همهٔ آنها موحدند و تسبیح‌گوی خدای واحدند، آسمان‌ها و زمین تسلیم امر خدای واحدند).

اهمیت توحید در روایات

روایات فراوانی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام درباره ارزش والا و اهمیت ویژه توحید وارد شده که آنها را دو دسته نموده و از هر دسته نمونه‌هایی می‌آوریم:

۱. روایاتی که اطلاق دارد و بدون هیچ قید و شرطی اهمیت توحید را بیان می‌کند.

۲. روایاتی که مقید است و ویژگی‌ها و شروطی برای امر توحید ذکر می‌کند.

روایات مطلق

۱- شعار معروف رسول گرامی اسلام این است:

یا ایها الناس قولوا لا اله الا الله تفلحوا؛

ای انسان‌ها بگویند لا اله الا الله جز الله نیست، تا رستگار شوید.

اهمیت توحید را از این جمله باید شناخت که در سرلوحهٔ دعوت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مطرح است و نخستین پیام او به بشریت، پیام توحید است.
۲- ابوسعید خدری از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین نقل می‌کند:

ما قلت و لا قال القائلون من قبلی مثل لا اله الا الله؛

[من و پیامبران قبلی سخن فراوان گفته‌ایم و پیام فراوان داشته و داریم و من صاحب کلمات جامعه هستم، ولی] نه من و نه هیچ پیامبری پیش از من سخنی به بلندای لا اله الا الله بر زبان جاری نکرده است. [و هیچ پیامی با پیام توحید برابری نمی‌کند].

۳- سکونی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام از پدرانش عَلَيْهِمُ السَّلَام از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند که حضرت فرمود:

خير العباده قول لا اله الا الله؛

بهترین عبادت، گفتن کلمه طیبه لا اله الا الله است.

۴- امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام از پدران گرامیش عَلَيْهِمُ السَّلَام از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین نقل فرموده:

من مات و لا یشرك بالله شيئاً احسن او اساء دخل الجنة؛^۳

هرکس در حالی بمیرد که برای خدا هیچ شریکی قائل نباشد، چه محسن و نیکوکار باشد و چه گنهکار، وارد بهشت خواهد شد. [البته ممکن است در دنیا گرفتاری‌هایی پیدا کند تا گناهانش

۱. توحید صدوق: ص ۱۸.

۲. همان: ص ۱۸.

۳. همان: ص ۱۹.

پاک شود یا در لحظات جان‌دادن سختی و فشار ببیند یا در جهان برزخ و یا حتی در صحنه قیامت؛ ولی بالاخره چون یکتاپرست است و گوهر ایمان و توحید در دل دارد، بالاخره روزی نجات یافته و اهل بهشت خواهد بود.]

۵- امام صادق علیه السلام فرمود:

ان الله تبارک و تعالی حرم اجساد الموحّدين على النار^۱؛

همانا خدای متعال بدن‌های یکتاپرستان و اهل توحید را بر آتش جهنم حرام نموده است.

۶- امام صادق علیه السلام فرمود:

قول لا اله الا الله ثمن الجنة^۲؛

بهای بهشت، گفتن لا اله الا الله است.

۷- رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

التوحيد ثمن الجنة^۳؛

توحید، بهای بهشت است.

۱. همان: ص ۲۰.

۲. همان: ص ۲۱.

۳. بحارالانوار، ج ۳، ص ۳.

۸- ابن‌عباس از رسول خدا ﷺ چنین نقل کرده:

ما من الکلام کلمه احبّ الی الله عزوجل عن قول لا اله الا الله و
ما من عبد یقول لا اله الا الله یمدّ بها صوته فیفزع الا تنائرت
ذنوبه تحت قدمیه کما یتنائر ورق الجنّه تحتها؛

در عالم هیچ کلمه‌ای به اندازه کلمه لا اله الا الله نزد خداوند
محبوب‌تر نیست و هیچ بنده‌ای نیست که با صدای رسا و با
سوز و گداز لا اله الا الله می‌گوید، مگر اینکه گناهان او پیش
پایش بر زمین می‌ریزند، آن‌گونه که برگ درختان در فصل خزان
به زیر آنها می‌ریزد.

۹- امام صادق علیه السلام فرمود:

من قال لا اله الا الله مائة مرّة کان افضل الناس فی ذلك الیوم الا
من ازداد؛^۲

هرکس در طول روز صد مرتبه لا اله الا الله بگوید، نسبت به
همان روز بالاترین انسان محسوب می‌شود، مگر کسی بیش از
صدبار بگوید که او از این فرد بالاتر خواهد بود.

۱. توحید صدوق، ص ۲۲ - ۲۱.

۲. همان: ص ۳۰.

۱۰- رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: خداوند متعال به موسی فرمود:

يا موسى لو انّ السماوات و عامريهنّ و الارضين السبع في كفّه
و لا اله الا الله في كفّه مالت بهنّ لا اله الا الله؛^۱

ای موسی اگر همه آسمانها و اهل آن و همه زمینهای هفتگانه را در یک کفّه ترازو بگذاریم و کلمه لا اله الا الله را در کفه دیگر، کفّه لا اله الا الله بر کفّه آسمانها و زمین خواهد چربید. (یعنی روح حاکم بر کل هستی توحید است، هستی چونان پیکری بی جان است که جان آن توحید می باشد و همه آسمانها و زمین منهای توحید چیزی نیستند و ارزشی ندارند، این توحید است که مثل رشته تسبیح دانههای هستی را به هم پیوند زده و از آنها زنجیره ای متحد و منسجم پدید آورده است.)

۱۱- رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

التوحيد نصف الدين، و استنزلوا الرزق بالصدقه^۲؛ شیخ صدوق رحمته الله در توضیح این جمله می فرماید: توحید با شرط آنکه سایر عقاید حقه باشد، نصف دین است و نصف دیگر آن عمل به مقتضای توحید است، تلاش برای روزی، شما را از امر دین و تحصیل معارف حقه باز ندارد، چرا که روزی در میان شما تقسیم و تضمین شده که هرکس از هر راهی به اندازه ای که مقدر شده، روزی به او برسد و اگر در تنگنا قرار گرفتید با صدقه دادن و انفاق کردن روزی طلب کنید.

۱. همان: ص ۳۰.

۲. همان: ص ۶۸.

۱۲- امام علی علیه السلام فرمودند:

اسم الله الاعظم و عماد التوحيد لا اله الا الله؛

اسم اعظم خداوند و ستون خیمه توحید، کلمه طیبه لا اله الا الله است.^۱

باری آنان که در جستجوی اسم اعظم‌اند و می‌خواهند با آشنا شدن با اسم اعظم کارهای عجیب و غریب انجام دهند، باید بدانند که اسم اعظم الهی، توحید ناب و واقعی است و نصاب کامل توحید، لا اله الا الله است به بیانی که شرح آن خواهد آمد و اگر عقیده قلبی و اخلاص عملی در زندگی ما پیدا شد و حقیقتاً تحت ولایت الله بودیم، آن‌گاه شگفتی‌ها از ما سر خواهد زد، بسم‌الله گفتن از بنده به منزله «کن» از خداوند است، کشتی حضرت نوح با نام خدا حرکت کرد و با نام او در کنار کوه جودی لنگر انداخت، اولیای خدا با همین نام مقدس و کلمه طیبه لا اله الا الله کارها می‌کنند، مهم باور پیدا کردن و زندگی را به رنگ الهی اداره نمودن است.

۱۳- امام باقر علیه السلام فرمودند:

ما من شیئی اعظم ثواباً من شهاده ان لا اله الا الله لان الله

عزوجل لا يعدله شیئی و لا یشرکه فی الامر احد؛

در عالم هیچ کاری به اندازه شهادت به توحید و وحدانیت خداوند ثواب ندارد و ثواب این شهادت از هر چیزی بزرگ‌تر است، چرا که خود ذات حق از همه چیز و همه کس برتر است

۱. همان: ص ۸۹.

۲. بحارالانوار: ج ۳، ص ۴.

و چیزی عدل او نیست و احدی در امر عالم شریک او نمی‌باشد
[پس ثواب شهادت به وحدانیت او هم با چیزی قابل مقایسه
نخواهد بود و از همه چیز برتر است].

۱۴- جاء رجل الى رسول الله (ص) قال: ما رأس العلم؟ قال: معرفه الله
حق معرفته، قال: و ما حق معرفته؟ قال: ان تعرفه بلامثال و لا شبهه، و تعرفه
الها واحدا خالقا قادرا اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا لا كفوله و لا مثل له،
لذاك معرفه الله حق معرفته؛

مردی به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد: رأس علم [و قله بلند
آن] چیست؟ حضرت فرمودند: معرفت حقیقی خداوند است. او پرسید: معرفت
حقیقی کدام است؟ حضرت فرمودند: آن است که او را بدون مثل و شبیه
بشناسی و بدانی که او خداوند یکتایی است که خالق همه هستی است، بر هر
چیزی توانا است، آغاز و انجام او است، آشکار و پنهان او است، همتایی ندارد،
مثل و ماندی ندارد، این است معرفت حقیقی خدا که هرکس خدا را به این
اوصاف بشناسد، حق معرفت او را ادا نموده است.
۱۵- از امام علی علیه السلام روایت شده:

ان الله رفع درجه اللسان فانطقه بتوحيده من بين الجوارح؛
خداوند درجه زبان را از میان سایر اعضا و جوارح بلند مرتبه
قرار داده؛ زیرا او را به توحید خویش گویا قرار داده است.

ای خوانندهٔ گرامی توحید با این اوصاف و ویژگی‌ها باید در متن زندگی ما انسان‌ها قرار داشته باشد و سر تا پای زندگی ما رنگ توحیدی داشته باشد و روز و زندگی و کارمان را تنها با نام و یاد او آغاز کنیم و با نام و یاد او به پایان ببریم؛ ولی متأسفانه تنها در تشییع جنازه و در کنار قبرستان‌ها با این شعار توحیدی برخورد می‌کنیم و لا اله الا الله را از متن زندگی به گوشهٔ قبرها تبعید نموده‌ایم، همان توحیدی که روزی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با این فریاد، جهان خفته را بیدار کرد و رستاخیز عظیمی در دل و جان مسلمانان پدید آورد و به برکت این شعار و در سایه توحید توانستند بر بخش عظیمی از ساکن در کرهٔ زمین حکومت کنند، هم اینک نیز اگر خواهان بازگشت مجدد عظمت مسلمانان هستیم، باید در زیر پرچم سبز توحید گرد آمده و هواها، هوس‌ها، نیت‌ها و اختلاف سلیقه‌ها را کنار گذاشته و با دل‌هایی سبز و لبریز از امید به آینده با شعار توحید و در صف توحیدی که هیچ قدرتی یارای شکستن و متفرق کردن آن را ندارد، کنار هم قرار گرفته و ید واحد باشیم، که به گفتهٔ مرحوم کاشف‌الغطاء: بنی‌الاسلام علی دعامتین: کلمه التوحید و توحید الکلمه؛ اسلام بر دو پایه و ستون پایه‌گذاری شده است، کلمه طیبهٔ توحید و توحید کلمه. با وحدت کلمه در زیر پرچم کلمهٔ توحید می‌توان بر جهان آقایی کرد و حکم راند و ما در انتظار خورشیدیم که با همین دو شعار و عمل به آن دو، حکومت توحیدی را در سرتاسر جهان برقرار کند و شرک، کفر، نفاق، استکبار، بت‌پرستی و طاغوت را درهم بکوبد.

روایات مقید

در این روایات شرط‌ها و قیدهایی ذکر شده و توحید و کلمه لا اله الا الله با این حدود و شرط‌ها موجب رستگاری دانسته شده است و بدون اینها موجب رسیدن به بهشت نیست.

۱- قال رسول الله ﷺ:

ان لا اله الا الله كلمه عظيمه كريمه على الله عزوجل من قالها
مخلصاً استوجب الجنة، و من قالها كاذباً عصمت ما له و دمه و
كان مصيره الى النار؛

همانا [کلمه طيبه] لا اله الا الله کلمه‌ای بس بزرگ و با عظمت و
نزد خداوند دارای کرامت است، هرکس که با اخلاص این کلمه
را بگوید، مستوجب بهشت می‌گردد و هرکس به دروغ آن را بر
زبان آورد [منافقانه بگوید؛ یعنی قلباً معتقد یا مخلص نباشد و
ظاهراً و ریاکارانه آن را بگوید] مال و جاننش ایمن است، ولی
سرانجام کارش به سوی جهنم است.

۲- ابان بن تغلب می‌گوید: امام صادق عليه السلام به من فرمود: ای ابان هرگاه به
کوفه وارد شدی، پس این حدیث را برای مردم کوفه نقل کن: من شهد ان لا
اله الا الله مخلصاً و جبت له الجنة؛ هرکس با اخلاص به وحدانیت خداوند
شهادت دهد، بهشت برای او واجب می‌شود. ابان می‌گوید: عرض کردم: هر
صنف و گروهی نزد من آمد، این حدیث را برایش نقل کنم؟ حضرت فرمود: آری،
سپس فرمود: «یا ابان انّه اذا كان يوم القيامة و جمع الله الاولين و الآخرين
فيسلب منهم لا اله الا الله الا من كان على هذا الامر»؛ روز قیامت که
می‌شود و خداوند انسان‌های اول و آخر را یکجا جمع می‌کند، این کلمه از آنان

۱. همان: ص ۵.

۲. همان: ص ۱۲.

گرفته می‌شود، [و زبان یا رای گفتن آن را ندارد] مگر آنان که بر این امر باشند. شاید منظور حضرت امر ولایت و امامت باشد و به احتمال قوی منظور امر اخلاص است؛ یعنی تنها آنان که با اخلاص لا اله الا الله بگویند، در قیامت هم اهل توحیدند و زبانشان به این شهادت باز شده است.

۳- امام صادق علیه السلام فرمودند:

من قال لا اله الا الله مخلصاً دخل الجنة و اخلاصه ان تجزئه لا

اله الا الله عمّا حرم الله عزوجل؛

هرکس با اخلاص لا اله الا الله بگوید، وارد بهشت می‌شود و با اخلاص گفتن به آن است که لا اله الا الله او را از حرام الهی باز دارد. [و گرد محرّمات الهی نگردهد].

۴- حدیث معروف سلسله‌الذهب که حضرت رضا علیه السلام در نیشابور برای مردم آن دیار فرمودند و از زبان پدران معصوم خویش از قول رسول‌الله و از قول جبرئیل و او از خدای متعال که خداوند فرمود:

لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی، قال: قلّما

مرّت الراحله نادانا: بشروطها و انا من شروطها؛

لا اله الا الله قلعه مستحکم من است [و هر کس لا اله الا الله بگوید، در این قلعه استوار وارد شده است] و هر کس وارد حصن من شد، از عذاب من در امان است، سپس هنگامی که کاروان راه افتاد، امام فرمود: اما لا اله الا الله شروطی هم دارد و

۱. توحید صدوق: ص ۲۷.

۲. همان: ص ۲۴.

من از شروط آن هستم [یعنی توحید بدون ولایت ولیّ خدا و امامت امام معصوم نجات‌بخش نیست].

۵- مردی به خدمت امام باقر علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیثی روایت شده مبنی بر اینکه: «من قال لا اله الا الله دخل الجنة» آیا صحّت دارد؟ حضرت فرمود: خبر حق است. آن مرد خداحافظی کرد و رفت. هنگامی که از در خارج شد، حضرت فرمود او را برگردانید، سپس فرمود: ای مرد لا اله الا الله شروطی دارد، همان آگاه باش که من از شروط آن هستم.^۱ (باز هم روی مسئله امامت و ولایت تکیه شده است)

عمر مرد عربی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا آیا بهشت بها و قیمتی دارد؟ حضرت فرمود: آری، پرسید: ارزش آن چیست؟ حضرت فرمود: لا اله الا الله است که بنده‌ای با اخلاص آن را بر زبان جاری کند. پرسید اخلاص آن به چیست؟ فرمود: به این است که به دستورات اسلام عمل کنی و محبت خاندان من در دلت باشد. آن مرد گفت: پدر و مادرم فدای شما، آیا محبت و دوستی اهل بیت هم از حقوق توحید است؟

حضرت فرمود: دوستی و مودت اهل بیت از بزرگترین حقوق توحید است.^۲

حال به حکم قانون مسلم اصولی، عرفی و عقلائی باید میان دسته اول از روایات (مطلقات) و دسته دوم (مقیّدات) را جمع کنیم و جمع به این است: توحید به تنهایی، علت تامّه رستگاری و رسیدن به بهشت سعادت نیست، بلکه توحید، مقتضی و جزءالعلّه است و شروطی هم در کنار آن لازم است که عمده‌اش در روایات مذکور آمده بود و آنها عبارت بود از: اخلاص، پیروی از دستورات الهی و

۱. بحارالانوار: ج ۳، ص ۱۳.

۲. همان.

عمل به فرایض دینی، پرهیز از محرّمات الهی و گناهان، محبّت و مودّت خاندان عصمت و طهارت و از همه بالاتر ولایت و امامت اهل بیت علیهم‌السلام که بدون ایمان و اعتقاد به آن، توحید هم گره‌گشا نیست و در واقع اصول و فروع دین به یکدیگر گره خورده و همه با هم علّت تامّه سعادت ابدی می‌باشند. (و ما در مورد یکایک اصول و فروع دین از این تعابیر داریم، ولی باید بدانیم که هیچ‌کدام از اصول به تنهایی یا فروع به تنهایی علت تامّه رفتن به بهشت نیستند و همه با هم دخالت دارند، البته اگر کسی عقیده به اصول دین داشته باشد و با ایمان از دنیا برود، بالاخره روزی اهل نجات خواهد بود، ولی بدون ولایت ولی خدا هرگز، و به همین دلیل شیطان مبدأ را قبول دارد و صریحاً می‌گوید: **خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ**^۱ و معاد را نیز قبول دارد و به صراحت از خدا می‌خواهد که او را تا روز قیامت مهلت دهد.^۲ ولی در برابر آدم ابوالبشر سجده نمی‌کند، تسلیم ولیّ خدا نیست و روحیه استکباری مانع می‌شود و به همین دلیل رانده می‌شود و لعنت ابدی را به جان می‌خرد.)

دلایل اهمیت توحید

علّت اهمیت دادن اسلام و سایر ادیان به مسئلهٔ توحید، چند امر است که یادآور می‌شویم.

۱. اصولاً شناخت صحیح و کامل و شفاف از ذات حق، بدون شناخت توحید خداوند ممکن نیست و تنها یک شناخت مبهم و اجمالی نصیب انسان می‌گردد، پس توحید شرط و کامل‌کنندهٔ شناخت ذات الهی است.
۲. توحید پایهٔ شناخت صفات خدا است و بدون شناخت توحید، شناخت

۱. اعراف: ۱۲

۲. همان: ۱۴ و حجر: ۳۶.

صفات نیز ممکن نیست؛ زیرا ما به دنبال علم مطلق، قدرت مطلقه و کمال مطلق هستیم و اینها مبتنی بر توحید و وحدانیت هستند، وگرنه کمال مطلق و قدرت و اراده مطلقه نخواهد بود و البته خود توحید هم مبتنی بر نامتناهی بودن ذات الهی است.

۳. شاخه‌های توحید از ذات پاک خداوندی به جهان هستی کشیده شده و شناخت جهان بدون شناخت توحید ناقص است؛ زیرا بر کل جهان هستی یک نظم و سازمان به هم پیوسته حکومت می‌کند و مجموع را با هم باید مطالعه کرد و شناخت یک مجموع به هم پیوسته بدون شناخت یگانگی خالق آن مجموعه ناتمام است، بنابراین حکیمان الهی از راه وحدت جهان به وحدت خالق و از راه وحدت خالق به وحدت جهان می‌رسند به حکم قانون «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد و الواحد لا یصدر الا عن الواحد.»

۴. پرورش صفات انسانی نیز در سایه توحید میسر است، چرا که ریشه اخلاق فاضله، اخلاص و پاک‌سازی دل از غیر خدا است، ریشه اصلی فضایل محدود ساختن انگیزه‌های عملی به انگیزه الهی است؛ یعنی فقط برای او گام برداشتن و در راه او جهاد کردن و به سوی او حرکت کردن و از هر انگیزه دیگر پرهیز نمودن است، توحید است که درس خلوص نیت به انسان می‌دهد، درس مبارزه با هرگونه ریاکاری و شرک، از جمله هواپرستی، جاه‌پرستی، دنیاپرستی و شیطان‌پرستی.

اصولاً توحید یک جهان‌بینی است که در ادامه خود یک ایدئولوژی را دارد، توحید ناب، یعنی همه مراحل زندگی به رنگ الهی درآمدن، بینش حقیقی توحیدی (نه توحیدی که لقلقه زبان است) صددرصد مسیر زندگی را تغییر می‌دهد، به جای منیت و انانیت خدا را قرار می‌دهد، همه چیز برای خدا می‌شود، هیچ‌کس و هیچ چیز جز خدا مطرح نیست، از هیچ‌کس جز خدا نمی‌هراسد، به

هیچ‌کس جز او امید نمی‌بندد، توحید حقیقی همان است که در وجود مبارک پیامبر ﷺ بود، همان است که در امام علی علیه السلام بود که حتی شمشیر زدن او و به قتل رساندن فارس یلیل هم صددرصد برای خدا است. سکوتش برای خدا، فریادش برای خدا، گریه‌اش از خوف خدا، مناجاتش با خدا، نمازش برای خدا، همه هستی‌اش برای خدا، خشم خدا برایش مهم است، خشنودی خدا مهم است، امر خدا و نهی خدا مهم است، اهل مداهنه و سازش نیست، کار را برای خدا و خلق شروع نمی‌کند، به نام خدا و خلق قهرمان ندارد، اقبال و ادبار دیگران مهم نیست، خدا و خرما با هم جمع نمی‌شود، هوی و خدا قابل جمع نیست، توحید و شرک جمع نمی‌شود، هم خدا و هم شرق و غرب قابل جمع نیست، در راه خدا از ملامت هیچ ملامت‌گری نمی‌هراسد. در صدر اسلام، مسلمانان با همین بینش توحیدی در برابر امپراطوری‌های روم و ایران پیروز شدند، در دفاع مقدس، رزمندگان اسلام با همین عقیده در برابر دنیای شرک، کفر و نفاق مردانه ایستادند و پیروز میدان شدند و شعارشان این بود که: حسبنا الله و نعم الوکیل. به این ترتیب مسئله توحید از عقاید گرفته تا اعمال، از نیات تا اخلاق، از فرد تا جامعه همه را تحت تأثیر عمیق خود قرار می‌دهد و به همین دلیل اسلام آن همه نسبت به این مسئله سرمایه‌گذاری کرده است. در روایات نیز به گوشه‌هایی از این علت‌ها و عوامل اشاره شده که در ادامه فرازهایی از روایت فضل بن شاذان از امام رضا علیه السلام را می‌آوریم:

فضل بن شاذان نیشابوری در کتاب علل خویش از امام رضا علیه السلام چنین نقل کرده، حضرت فرمودند:

«اگر کسی بگوید: چرا بر بندگان واجب شده که به زبان اقرار کنند و قلباً معرفت پیدا کنند که خداوند متعال واحد احد است؟ در پاسخ می‌گوییم: علت‌های زیادی دارد، که یکی از آنها این است: اگر اقرار و معرفت توحیدی بر آنها واجب

نشده بود، امکان داشت که آنان خیال کنند دو یا چند مدبر و خالق دارند و اگر چنین خیالی می‌کردند، به صانع حقیقی خود رهنمون نمی‌شدند، زیرا نمی‌دانستند که آیا آنکه می‌پرستند همان است که آنها را آفریده یا خیر؟ آیا همان است که به آنها امر و نهی کرده یا خیر؟ پس حقیقتاً صانع و خالق خویش را نشناخته بودند.

و اگر کسی بگوید: چرا خداوند بر بندگانش واجب فرموده که اقرار و اعتراف نمایند به اینکه لیس کمثله شیئی؟ در پاسخ می‌گوییم: این نیز چندین علت دارد، یکی از آنها این است که بندگان در مقام عبادت و اطاعت، فقط او را قصد کنند و به سوی او متوجه شوند و امر پروردگار و صانع و رازق آنها به دیگری مشتبه نشود و یکی اینکه اگر ندانند که چیزی شبیه و مثل خداوند نیست، شاید خیال کنند که ربّ و صانع آنها همین بت‌ها هستند که پدرانشان از پیش ساخته و نصب نموده‌اند، یا خیال کنند که خورشید و ماه خدای آنها هستند. و دیگری اینکه اگر خدا را به این صفت نشناسند [لیس کمثله شیئی] چه بسا صفات مخلوقین را بر او روا بدانند و خیال کنند که او نیز مثل دیگران عجز دارد، جهل دارد، تغییر، دگرگونی، زوال و فنا دارد، ظلم و تعدّی دارد، کذب و افتراء دارد و... و اگر چنین احتمالی را درباره‌ی خداوند دادند، از فانی شدن و از بین رفتن او در امان نیستند و به عدل او و تحقق وعده و وعیدهایش امیدوار نخواهند بود و بدین ترتیب کسی از امر و نهی او اطاعت نمی‌کند و سنگ روی سنگ بند نمی‌شود.^۱

در پایان کلامی از امام علی علیه السلام دربارهٔ اهمیت توحید می‌آوریم:

اولّ الدین معرفته و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق به توحیده و کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه.^۱

سرآغاز دین و دینداری شناخت خداوند است و کمال شناخت حق، تصدیق به او است [شاید مراد این باشد که شناخت و علم بدون تصدیق و ایمان، ناقص است و آن‌گاه کامل می‌گردد که به دنبال شناخت ایمان پیدا شود و شاید مراد این باشد که علاوه بر اصل شناخت باید تصدیق به وجوب وجود پیدا کنیم] و کمال تصدیق به وجوب وجود توحید خداوند است [یعنی شناخت حق به وجوب وجود هم ناقص است و آن‌گاه کامل شود که تصدیق کنیم که واجب‌الوجود یکتا است و جز او واجب‌الوجودی در عالم نیست و این همان توحید ذاتی است] و کمال توحید خداوند، اخلاص برای او است [یعنی او را از هر آنچه غیر او است، خالص گردانیدن، از جسم بودن، عرض بودن، ماهیت داشتن، مثل و هم‌تا داشتن، مکان داشتن و...] و کمال اخلاص، نفی صفات از او است [یعنی به این باور برسیم که خداوند صفت زاید بر ذات ندارد و صفات او عین ذات او و ریشه در ذات او دارد و از صمیم ذات می‌جوشد و مثل خود ذات حدّ و مرزی ندارد. و این توحید صفاتی است].

۱. نهج البلاغه: فرازی از خطبه اول.

توحید چیست؟

پس از آشنایی با اهمیت و ارزش توحید، در جایگاه بیان تعریف توحید هستیم:

توحید، مصدر باب تفعیل است و این باب برای شش معنی آمده که فهرست‌وار ذکر می‌کنیم:

۱. غالباً برای تعدیه می‌آید، مثلاً «فَرِحَ زَيْدٌ»؛ یعنی زید خوشحال شد و فَرِحْتُ زَيْدًا؛ یعنی زید را خوشحال کردم و در واقع به معنای ایجاد شادمانی در زید است، همان‌طور که تحریک، یعنی ایجاد حرکت و تسکین، یعنی ایجاد سکون و...

۲. نسبت دادن صفت و خصوصیتی به کسی یا متصف کردن چیزی یا کسی به صفتی، خواه واقعاً آن چیز یا کس دارای آن صفت باشد یا نباشد و دیگری به دروغ او را متصف به این وصف نماید یا این صفت را به او اسناد دهد. مثل تکفیر، تفسیق، تخطئه و...؛ یعنی نسبت به کفر، فسق و خطا دادن چه در واقع زید دارای کفر و فسق باشد یا نه.

۳. برای تکثیر و زیاد کردن، مثل قَطَّعْتُ الْجَبَلَ؛ یعنی صخره را به قطعات زیادی تبدیل کردم و قرار دادم.

۴. برای مبالغه، مثل صرَّحتُ الحق؛ یعنی کاملاً خود را آشکار کردم و با صراحت تمام آن را بیان کردم.

۵. برای سلب کردن، مثل جَلَدْتُ الشَّاه؛ یعنی گوسفند را پوست کردم.

۶. ضدّ باب افعال است. مثل افراط که در باب افعال و به معنای زیاده‌روی است و تفریط که باب تفعیل و مقابل آن است. از میان معانی ذکر شده چهار معنای اخیر ارتباطی به بحث ما ندارد و تنها دو معنای نخست قابل بحث است و برخی از گروه‌های التقاطی توحید اسلام را به معنای اول از معانی باب تفعیل گرفته و به ایجاد وحدت معنی کرده‌اند و منظورشان هم وحدت جامعهٔ اسلامی است و توحید؛ یعنی ایجاد جامعهٔ بی‌طبقه، جامعه‌ای که در آن تبعیض نباشد، فاصلهٔ طبقاتی نباشد، همه برابر و مساوی باشند.^۱

صرف نظر از اینکه واژهٔ توحید به این معنی می‌آید یا نه و آیا ایجاد جامعهٔ کدائی مورد قبول است یا نه، باید دانست که توحیدی که یکی از اصول دین و نخستین اصل و رکن رکین اعتقادات است، با این معنی هیچ ارتباطی ندارد و یکی کردن و یگانه کردن و ایجاد وحدت در خداوند عقلانی نیست، مگر فعل ما است که آن را ایجاد کنیم؟! خداوند در واقع یا یکتا و یگانه است و یا نیست، ربطی به ما ندارد که یکی بکنیم.

بنابراین توحید خداوند عبارت است از نسبت دادن وحدت به ذات او و متصف کردن آن ذات به وحدانیت و یکتایی؛ یعنی قلباً معتقد باشیم و یقین کنیم که خداوند یکتا و یگانه است و به زبان نیز اقرار و اعتراف به یکتایی و یگانه بودن او بنمائیم، باور کنیم که خداوند در ذات یکتا است و همتا ندارد، در صفات یگانه است، در افعال و تأثیرگذاری یکتا است، در عبادت و پرستش یکتا است و...

۱. این مطلب را کتاب شریف معارف قرآن، ص ۴۷ از قول مناققان نقل کرده است.

خوشبختانه در روایات نیز توحید را این‌گونه معنی کرده: التوحید الاقرار بالوحده و هو الانفراء^۱؛ توحید عبارت است از اقرار به وحدت و یگانگی خداوند و اینکه او فرد و بی‌همتا است.

در پایان کامل‌ترین تعریف توحید را از زبان امام علی علیه السلام می‌شنویم:

«وَسُئِلَ عَلِيٌّ عَنِ التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ، فَقَالَ: التَّوْحِيدُ أَلَّا تُتَوَهَّمَهُ وَالْعَدْلُ أَلَّا

تَتَهَّمَهُ»^۲ از امام علی علیه السلام پیرامون دو رکن عظیم علم کلام و مسائل عقیدتی [یعنی توحید و عدل] سؤال شد که توحید و عدل چیست؟ امام علیه السلام در جواب فرمودند: توحید آن است که خدا را توهم نکنی و عدل آن است که او را متهم نسازی (به ظلم و تبعیض و امر به قبیح و نهی از حسن و...) درباره عدل در جای خود بحث خواهیم کرد، ولی راجع به توحید می‌گوییم: منظور آن است که خداوند برتر از آن است که در خیال، وهم و عقل ما بگنجد و ما بتوانیم آن ذات بی‌همتا را به درستی ادراک کنیم، او برتر است از اینکه جسم باشد، صورت باشد، شبیه موجودی از موجودات باشد، در جهتی از جهات باشد، مرکب از اجزاء باشد، نیازمند باشد و بالجمله آنچه ما با وهم خویش درک می‌کنیم، مخلوق ذهن ما است که ذهن ما هم مخلوق خدا است و آن متوهم ما خدای واقعی و حقیقی نیست و خداوند برتر و بالاتر از آن است و این مطلبی است که در ادبیات فارسی و عربی هم جا افتاده و شاعران بلند مرتبه ابیاتی در این باب سروده‌اند که به محل شاهد از آنها اشاره می‌کنیم:

توان وصف تو گفتن که تو در وهم نگنجی،

۱. بحار الانوار: ج ۳، ص ۲۲۳.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۷۰.

یا به قول شاعر:

ای برتر از قیاس و خیال و گمان و وهم

و از هر چه گفته‌اند شنیدیم و خوانده‌ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم

و به قول ابن ابی‌الحدید:

نیک یا اعجوبه ال‌کون غدا الفکر کلیلاً

انت حیّرت ذوی اللب و بلبلت العقولا

کلّما قدم فکری فیک بشراً فرمیلاً

ناکصاً یخبط فی عمیاء لا یهدی سبیلاً

که مصرع اول بیت دوم مورد نظر است یعنی ای خدایی که هر زمان طایر فکر و اندیشه ام خواست یک وجب به تو نزدیک شود یک فرسخ دور شد و در لسان ادعیه می‌خوانیم: «انت کما اثّنت علیک» تو آن گونه هستی که خودت ثنا گفته‌ای و خویش را وصف نموده‌ای نه آنچنان که ما می‌فهمیم و درک می‌کنیم، و بر همین اساس از فکر در ذات حق نهی شده ایم چون به جایی نمی‌رسیم و به قول شبستری در گلشن راز:

در آلاء فکر کردن شرط راه است

ولی در ذات حق محض گناه است

بود در ذات حق اندیشه باطل

محال محض دان تحصیل حاصل

خلاصه اینکه خیال نکنی او در ذات شبیه و همتایی دارد، در صفات نظیر و ماندنی دارد، در افعال شریک و همکاری دارد، در پرستش معبود به حق دیگری مثل او جود دارد و...

در خاتمه: واژهٔ توحید و مشتقات آن (وَحَدَّ - یُوَحِّدُ - مَوْحَدٌ و...) در قرآن کریم اصلاً به کار نرفته است آنچه در قرآن در باب توحید آمده با واژه های واحد، احد، وحده و نفی اله دیگر آمده از قبیل:

أَمَّا الْهَكْمُ الْهَ وَاحِدٌ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ إِذَا دَعَى اللَّهُ وَحْدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا لَكُمْ مِنْ آلِهِ غَيْرُهُ^۶ و...

یعنی باید معتقد باشیم که خداوند واحد و احد است، خدا و معبود دیگری نیست، جز او را نباید بپرستیم و... و لفظ توحید نیست تا بح شود که توحید به معنای ایجاد وحدت در جامعه است و... آری در لسان روایات واژهٔ توحید فراوان استعمال شده است چه در نهج البلاغه و کلام امام علی علیه السلام که دو نمونه اش را قبلاً آوردیم از خطبه اول و از کمله ۴۷۰ و چه در سخنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امامان دیگر علیهم السلام که در آغاز بحار الانوار ج ۳ و توحید صدوق آمده و قبلاً دربارهٔ اهمیّت توحید به قسمتی از آن اشاره شده و نیز در ذیل آیهٔ فطرت هم سخن از فطرت توحیدی مطرح شده است. مَوْحَدٌ کیست؟ مَوْحَدٌ کسی است که قلباً به یگانگی خداوند در ذات و در صفات و در آفرینش و در عبادت و... معتقد باشد و به زبان نیز اقرار و اعتراف کند که خداوند ذاتی است بی مثل و بی همتا، در

۱. یوسف: ۱۱؛ انبیاء: ۸؛ فصلت: ۶.

۲. اخلاص: ۱.

۳. غافر: ۱۲.

۴. صافات: ۳۵؛ محمد: ۱۹.

۵. بقره: ۱۶۳، ۲۵۵ و...

۶. اعراف: ۵۹، ۶۵، ۷۳ و...

صفات نیز بی همتا است، در خلقت نیز تنها او خالق همه چیز است، در پرستش نیز فقط باید او را پرستید و...

واحد یعنی چه؟

واحد از مادهٔ وحدت است و به گفتهٔ راغب اصفهانی در مفردات: در اصل به معنای چیزی بوده که جزئی برای آن نباشد (مرادف و مساوق با بسیط بوده) سپس توسعه یافته و به هر چیزی که از نوعی یگانگی برخوردار باشد اطلاق می‌شود، او می‌افزاید: لفظ واحد، لفظ مشترکی است که در شش معنی استعمال می‌شود:

۱- واحد نوعی یا جنسی مثل اینکه می‌گوییم انسان و اسب در جنس حیوان یکی هستند یا زید و عمرو از نظر نوع انسان یکی هستند. و واحد بالنوع یا بالجنس نام دارند.

۲- واحد اتصالی مانند یک انسان یا یک درخت که از اجزاء گوناگون به هم پیوسته تشکیل شده‌اند.

۳- واحد به معنی بی‌نظیر و بی‌مانند (عرب می‌گوید: فلانٌ وحیدٌ دهره و فرید

عصره)

۴- واحد به معنی چیزی که قابل تجزیه نیست. (معنای اصلی کلمه نیز همین

بود)

۵- واحد عددی مثل اینکه می‌گوییم: واحد، اثنان، ثلاثه (یک، دو، سه و...) عر واحدی که مبدأ خط است مثل اینکه می‌گوییم نقطه واحد. سپس می‌گوید: هنگامی که این واژه وصف خدا قرار می‌گیرد مفهومش این است که نه اجزایی برای او متصور است و نه کثرت و تعددی (نه کثرت درون ذاتی دارد که مرکب باشد و نه کثرت برون ذاتی دارد).^۱

۱. مفردات راغب، ماده وحد.

أَحَدٌ یعنی چه؟

واژهٔ احد نیز از مادهٔ وحدت گرفته شده و در اصل وَحَدٌ، بوده سپس واو تبدیل به همزه شده و به همین دلیل بسیاری احد و واحد را به یک معنی می‌دانند و در بعضی از روایات نیز به این معنی اشاره شده که هر دو اشاره به آن ذات بی‌مانند است؛ مثل این روایت که می‌فرماید: وَالْأَحَدُ وَالْوَّاحِدُ بِمَعْنَى وَاحِدٍ؛ ولی احتمالات دیگری نیز مطرح است که میان احد و واحد فرق گذاشته‌اند و در ادامه به مهم‌ترین احتمالات اشاره می‌شود:

۱- أَحَدٌ از صفات مخصوص خدا است؛ زیرا این واژه به انسان یا غیر انسان اطلاق نمی‌شود، در حالی که واحد چنین نیست و بر غیر خدا نیز اطلاق می‌شود (انسان واحد، درخت واحد و...) این احتمال نادرست است؛ زیرا در قرآن کریم واژه أَحَدٌ با همهٔ مشتقاتش (احدکما، احدکم، احدنا، احدهما، احدهم، احدی، احدهما، احداهن) در حدود هشتاد و پنج مورد به کار رفته و در بیشتر موارد در مورد غیر خدا استعمال شده است؛ مثل «وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ»^۲ «وَلَا تَصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا»^۳ «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»^۴ «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ»^۵ که در آیهٔ اول در مورد یکی از مشرکان به کار رفته، در دومی در مورد یکی از منافقان، در سومی در مورد یکی از رسولان الهی و در چهارمی در مورد یکی از انسان‌ها به کار رفته است، پس واژهٔ أَحَدٌ اختصاص به خداوند ندارد و وصف مختصّ به او

۱. بحارالانوار: ج ۳، ص ۲۲۲ و توحید صدوق: ص ۹۰.

۲. توبه: ۶.

۳. توبه: ۸۴.

۴. بقره: ۱۳۶ و آل عمران: ۸۴.

۵. انعام: ۶۱.

نیست و واژهٔ واحد با مشتقاتش (واحد، واحده، وحده، وحید) ۶۸ مورد در قرآن به کار رفته و به عکس آنچه در احتمال اول مطرح شده، بیشتر موارد کلمهٔ واحد وصف باری تعالی قرار گرفته است.

۲- واحد در اثبات و نفی هر دو به کار می‌رود؛ ولی آخذ تنها در نفی استعمال می‌شود. این نیز ناتمام است؛ زیرا اگر چه بیشتر احد در کلام منفی و به دنبال حرف نفی استعمال می‌شود ولی گاهی در کلام مثبت هم به کار رفته است و روشن‌ترین آن در سورهٔ اخلاص است که می‌فرماید: قل هو الله احد، و برخی از آیاتی هم که در نقد احتمال نخست ذکر شد، از همین قبیل بودند.

۳- آخذ اشاره به وحدت ذات (توحید ذاتی) است و واحد اشاره به وحدت صفات (توحید صفاتی) است. این احتمال نیز دلیلی ندارد؛ بلکه در قرآن کریم واژهٔ "الله" که اسم ذات و علم برای ذات خداوندی است هم با صفت واحد متصف شده (لله الواحد القهار) و هم با صفت آخذ متصف شده (قل هو الله احد) پس هر کدام می‌تواند به توحید ذات اشاره باشد.

۴- علامه طباطبایی: احد به ذاتی گفته می‌شود که هیچ‌گونه کثرتی را پذیرا نیست، نه در خارج و نه در ذهن و لذا قابل شماره نیست و هرگز داخل عدد نمی‌شود به خلاف واحد که برای او دوم و سوم تصور می‌شود یا در خارج یا در ذهن. بنابراین گاهی می‌گوییم: احدی از جمعیت نیامد؛ یعنی هیچ‌کس نیامد ولی وقتی می‌گوییم و احدی نیامد، ممکن است دو یا چند نفر آمده باشند.^۱

۵- احد، اشاره به بساطت ذات خداوند و نفی هرگونه اجزاء است، در حالی که واحد اشاره به یگانگی ذات او در برابر مثل و مانند است. از روایتی که بعداً از امام علی علیه السلام نقل می‌شود همین تفاوت قابل استفاده است و نیز گاهی لفظ واحد

و اَحد پشت سر هم در روایات آمده (الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد ...) و اصل، تأسیس است نه تأکید و از این احتمال بیشتر به ذهن می‌آید و اگر این نشد همان اصل مطلب که مترادف و یکی باشند درست است و سایر احتمال‌ها دلیلی ندارد.

به هر حال منظور آن است که پروردگار جهان، بسیط الحقیقه است و جز ندارد و محال است داشته باشدف و هم مثل و شبیه و نظیر ندارد، کثرت درون ذاتی ندارد، کثرت برون ذاتی ندارد و نیز در ذات واحد است، در صفات واحد است، در افعال واحد است، در عبادت واحد است و... و اینها در مباحث آینده روشن خواهد شد.

اقسام وحدت

حال که توحید عبارت شد از اقرار به وحدانیت خداوند و اینکه او واحد و اَحد است. اینک سزاوار است بدانیم که وحدت و کثرت، انواعی دارد که در کتاب‌های فلسفی بیان شده و ما به دو قسم از اقسام وحدت اشاره می‌کنیم:

۱- وحدت عددی و آن در موردی است که ماهیتی امکان آن را دارد که دو یا چند فرد داشته باشد و نظر به ذاتش فرض ثانی و ثالث و رابع محال نیست و مستلزم تناقض نیست و قابل تکرار است، چه در خارج هم بالفعل دارای افراد متعددی باشد، مثل انسان که در خارج میلیاردها فرد دارد و هر فردی واحد بالعدد است و چه بالفعل در خارج یک فرد بیشتر نیست؛ ولی وجود فرد دیگر محال ذاتی نیست و ممکن است فرد یا افراد دیگری هم داشته باشد؛ ولی به دلایلی وجود ثانی و ثالث و... واقع نشده مثل خورشید که در کل منظومه شمسی یک فرد پیدا کرده؛ ولی اگر فرد دیگری هم داشته باشد، محال ذاتی نیست و سر از تناقض در نمی‌آورد، گرچه محال وقوعی باشد و با نظام احسن تطبیق نکند.

۲- وحدت حقه و آن در موردی است که شی موصوف به وحدت، ذاتاً تکرار

پذیر نیست و نظر به ذاتش وجود ثانی و ثالث و ... برای او محال است، چون مستلزم تناقض است مثل صرف‌الوجود از هر چیزی که بر اول وجود طبیعت اطلاق می‌شود و وجود ثانی یا ثالث را صرف‌الوجود نمی‌گویند و نیز اصل سفیدی مثلاً با قطع نظر از همهٔ تعینات و حدود و قیود (از زمان و مکان و محل و...) که محال است متعدد باشد؛ بلکه سفیدی در مقابل سیاهی و سایر رنگ‌ها یک رنگ است و تکرار ندارد، آری به تبع محل و معروض قابل تعدد است و گرنه خود صرف‌الوجود لا یتثنی و لا یتکرر.

حال وحدت خداوند از نوع وحدت عددی نیست و نمی‌توان گفت خدا یکی است و دوتا نیست؛ زیرا مفهوم این امر آن است که دومی برای او تصور شود، در حالی که مسلماً ثانی و ثالث برای او متصور نیست (زیرا خداوند صرف‌الوجود و وجود صرف و مطلق و بسیط محض است و چنین حقیقتی فرض ثانی برای او مستلزم تناقض است و بدان معنی است که خداوند هم صرف‌الوجود است و هم نیست، هم وجود مطلق و نامتناهی است و هم چنین نیست؛ چون ثانی دارد و هر جا دو یا چند وجود بود حتماً امتیاز و تمایزی دارند) پس داخل در اعداد نیست و وحدت عددی ندارد و مسئلهٔ وجود مطلق بودن و ماهیت نداشتن و نیز صرافت و صرف وجود بودن در مباحث آیندهٔ توحیدی مشروحاً بیان خواهد شد.

در پایان به مناسبت مطلب مذکور حدیث جالب و جامعی را از امام علی علیه السلام بیان می‌کنیم که وحدت را چهار نوع کرده‌اند و دو نوع آن را بر خداوند روا دانسته و دو معنی دیگر را از حق خداوند نفی کرده‌اند:

ان اعرابياً قام يوم الجمل الی امیرالمومنین علیه السلام فقال: یا

امیرالمومنین اتقول: ان الله واحد؟ قال: فحمل الناس علیه: قالوا

یا اعرابی اما تری ما فیہ امیرالمومنین من تقسم القلب؟ فقال

امیرالمومنین علیه السلام: دعوہ فانّ الذی یریدہ الاعرابی ہو الذی نریدہ من القوم، ثم قال: یا اعرابی انّ القول فی انّ الله واحد علی اربعہ اقسام، فوجهان منها لا یجوزان علی الله عزوجل و وجهان یشبتان فیہ، فاما اللذان لا یجوزان علیہ؛ فقول القائل: واحد یقصد بہ باب الاعداد، فهذا ما لا یجوز لانّ ما لا ثانی له لا یدخل فی باب الاعداد، اما ترى أنّه کفر من قال ثالث ثلاثہ، وقول القائل: هو واحد من الناس یرید بہ النوع من الجنس، فهذا ما لا یجوز علیہ لانّہ تشبیہ، واما الوجهان اللذان یشبتان فیہ فقول القائل: هو واحد لیس له فی الاشیاء شبہ، وقول القائل: أنّه عزوجل احدی المعنی یعنی بہ أنّه لا ینقسم فی وجود ولا عقل ولا وهم، كذلك ربّنا.^۱

مرد عربی روز جنگ جمل نزد امیرمؤمنان آمد و گفت: ای امیرمؤمنان! تو می‌گوئی خداوند یگانه است؟ ناگهان مردم به او حمله کردند و گفتند: ای اعرابی مگر تو نمی‌بینی که فکر امیرمؤمنان علیه السلام متوجه مسائل متعدد دیگری است؟ امیرمؤمنان فرمود: او را به حال خود بگذارید، چیزی که این اعرابی از ما می‌خواهد همان چیزی است که ما از گروه دشمن خود می‌خواهیم [و به خاطر آن می‌جنگیم، که توحید باشد] سپس

فرمود: ای اعرابی! اینکه می‌گوییم خداوند واحد است، چهار معنی می‌تواند داشته باشد: دو معنی آن درباره خدا روا نیست، و دو معنی ثابت و مسلم است؛ اما آن دو معنی که روا نیست، این است که کسی بگوید خداوند واحد است و مقصودش واحد عددی باشد، این درست نیست، زیرا چیزی که دومی ندارد در باب اعداد داخل نمی‌شود [و یک و دو در آن راه ندارد] آیا نمی‌بینی که خداوند آن کسی را که می‌گوید: خداوند سومین از سه ذات است کافر شمرده؟! همچنین کسی که بگوید او واحد است و منظورش واحد نوعی باشد، این نیز روا نیست، چرا که مفهومش این است، برای خدا شبیه و مانندی تصور می‌شود او بزرگوارتر و برتر از این است که نوع داشته باشد. اما دو معنی از توحید که برای او روا است این است که کسی بگوید او واحد است؛ یعنی هیچ شبیه و مانندی ندارد، آری پروردگار ما این‌گونه است. همچنین کسی بگوید: خداوند متعال احدی المعنی است؛ یعنی ذات او تقسیم‌پذیر نیست، نه در وجود خارجی نه در عقل و نه در وهم، آری پروردگار ما چنین است.

بنابراین به حکم این حدیث، وحدت عددی و وحدت نوعی از خداوند نفی شد و وحدت حقهٔ حقیقیه برای او ثابت شد که او نه دارای اجزاء است و نه در خارج کسی یا چیزی شبیه و مانند او است.

دو بحث فلسفی

آنچه تا به حال مطرح شد به عنوان مدخل مباحث توحیدی بود و اینک دو مطلب دیگر را به عنوان مبادی عقلی و فلسفی بحث‌های توحیدی بیان می‌کنیم:

۱. واجب الوجود و لذاته، ماهیت ندارد.

۲. واجب الوجود لذاته از هر جهت واجب الوجود است.

اما مطلب اول: معمولاً این مطلب در کتب فلسفی در دو باب عنوان می‌شود:

یکی در مباحث امور عامّه وجود و دیگری در باب الهیات به معنی اخصّ و

مرحوم علامه طباطبائی در کتاب ارزشمند نه‌ایه‌الحکمه در فصل سوم از مرحله

چهارم و در فصل سوم از مرحله دوازدهم آن را آورده است و در ...

توحید در افعال

معنای توحید در ذات؛ هیچ ذاتی مثل ذات او نیست (لیس کمثله شیئی)، او در ذات و اصل وجود و هستی یگانه و یکتا است؛ زیرا او واجب‌الوجود بالذات است و هستی و ضرورت وجود عین ذات او است و سایر ذوات و همه موجودات عالم ممکن‌الوجود بالذات و واجب‌الوجود بالغیر می‌باشند؛ یعنی نظریه ذات خویش لا اقتضاء هستند و هستی عین ذات آنها نیست و هر چه دارند از علّت هستی‌بخش دارند و نظر به غیر که همان علّت تامّه باشد، ضرورت وجود و هستی پیدا می‌کنند. نیز او ذاتی است که از هر جهت بسیط است و هیچ شائبه ترکیب در او راه ندارد، ولی سایر موجودات عموماً از نوعی یا از انواعی از ترکیب (از وجود و ماهیت، از وجود و عدم، از ماده و صورت و...) برخوردار هستند و حقیقتی که از جمیع جهات بسیط محض باشد جز او وجود ندارد. و نیز او ذاتی است که صرف‌الوجود و وجود صرف است ولی سایر موجودات عالم هیچ کدام هستی محض نیستند نیز او ذات و حقیقتی نامتناهی است؛ ولی سایر ذوات تماماً محدود و متناهی هستند، اگرچه اختلاف مرتبه دارند و همگی در یک رتبه نیستند.

توحید در صفات یعنی همانطور که هیچ ذاتی مثل ذات او نیست، همچنین هیچ صفتی در عالم مانند صفات او نیست، و او همان‌گونه که در اصل هستی

یگانه و یکتای بی‌همتا است، همین‌طور در کمالات وجودی نیز بی‌مانند است. صفات او عین ذات او است و از صمیم ذات جدا می‌گردد، ولی صفات دیگران زائد بر ذات آنها و همانند اصل وجودشان از غیر (علت هستی‌بخش) است. صفات او حدّ و مرزی ندارد و نامحدود است، ولی صفات دیگران محدود و متناهی است.

و توحید در افعال؛ یعنی همان‌طوری که هیچ ذاتی مثل ذات او نیست و هیچ صفتی مثل صفات او نیست، همین‌طور هیچ فعلی در عالم مثل فعل او نیست. او همان‌طور که در ذات و صفات یکتا و بی‌همتا است، همچنین در افعال نیز یکتا است، فعل او در نهایت درجه از اتقان، استحکام، انسجام، نظم و لطافت است و فعل دیگران این‌گونه نیست، نیز خداوند در فاعلیّت و مؤثر بودن یگانه است، البته ممکن است کسی از این جمله چنین برداشت کند که در عالم هیچ تأثیری، علیّت، سببیت و فاعلیّتی وجود ندارد و یگانه فاعل و مؤثر فقط خدا است (آن‌گونه که اشاعره مبتلا به این اشتباه شده‌اند) و برداشت باطلی کرده‌اند و منکر نظام علت و معلول شده‌اند و گفته‌اند: عادت الهی بر این جاری شده که به دنبال فکر و اندیشه علم را در ذهن ما بیافریند، به دنبال طلوع شمس، جهان را روشن کند، به دنبال آتش، حرارات را ایجاد کند و... وگرنه فکر، اندیشه، خورشید، آتش و... وجودشان کالعدم است و هیچ نقشی ندارند.

حتی نقش اعدادی و زمینه‌سازی هم ندارند؛ ولی این برداشت نادرستی است و عالم، عالم اسباب و مسببات است و معنای صحیح توحید در فاعلیّت این است که خداوند یگانه فاعل و مؤثر مستقل و قائم به ذات است و سایر علت‌ها از خود استقلالی ندارند و روی پای خود نایستاده‌اند بلکه همان‌طور که ذات و صفات آنها از خداوند است، افعال و تأثیرات آنها نیز به اذن و مشیّت الهی است و همین تأثیر را هم خدا به آنها داده و آنها مؤثرند، اما به اذن الهی.

توحید افعالی؛ یعنی مبدأ کل هستی خد است و بقیه مبادی و مجاری فیض اویند. یعنی لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم. یعنی بحول الله و قوته اقوم واقعد وارکع واسجد. یعنی لا موثر فی الوجود بحقیقه معنی الکلمه الا الله توحید افعالی یعنی الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبه ولا ولداً ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولیّ من الذلّ. یعنی هیچ فاعلی از فاعل‌ها چه مبادی مفارقه (مجردات تامه و حقایق نوریه محضه) و چه وجودات مثالی (بنابر اثبات عالم مثال؛ یعنی عالمی که مجرد از ماده است ولی مجرد از مقدار و برخی عوارض ماده نیست) و چه فاعل‌های مادّی و جسمانی، آن هم خواه فاعل دارای شعور و اراده باشد (مثل انسان‌ها) و خواه فاعل بی‌شعور باشد (فاعل‌های طبیعی مثل خورشید، آتش و...) از خود استقلالی ندارند و تأثیر و فاعلیت آنها مال خودشان نیست؛ بلکه تمام اینها مجاری فیض الهی‌اند و آنکه مستقل مطلق و فعال ما یشاء است و همه آوازه‌ها در عالم وجود از او است فقط خداوند است نه کس دیگر یا چیز دیگر.

برهان توحید افعالی

علامه طباطبایی می‌فرماید:

در مباحث توحید ذات و صفات این مطلب به اثبات رسید که: «لا واجب الوجود لذاته الا الله»؛ در هستی یک حقیقت واجب الوجود بالذات وجود دارد و سایر موجودات عموماً ممکن الوجود هستند.

وجود امکانی بر جمیع مبانی محتاج به وجود واجبی و معلول او است و در اصل وجود نیازمند واجب است، در کمالات وجود نیز محتاج به واجب است، و بر اساس حکمت متعالیه، وجود معلول ربط محض به علّت و عین الحاجه و الفقر

است و سنخ وجودش این‌گونه است و حاجت و نیاز در ذات او نهفته است و تار و پود هستی او وابستگی و نیازمندی است و سلب حاجت و نیازمندی از او محال است؛ بنابراین همان‌طور که در کل هستی یک ذات واجب الوجود داریم، همین‌طور یک حقیقت مستقل و قائم به ذات خویش داریم که از غیر مستغنی و بی‌نیاز است و نیازی به یار و یاور ندارد و جز او هر که هست، و هر چه هست وجود رابط و قائم به او است و چنان‌که در ذات و صفات استقلال ندارد، در فعل و تأثیر نیز استقلالی ندارد و دمام وجود و کمالات وجود و تأثیر خویش را از آن منبع لایزال فیض و فیاض علی الاطلاق هستی می‌گیرد و تکیه‌گاهش او است و احياناً استقلالی که در علل و اسباب مشاهده می‌شود، [مثلاً در ظاهر چنین می‌نمایند که آتش فلان شیئی را سوزانید و ایجاد حرارت کرد، خورشید ایجاد روشنایی کرد، فکر و اندیشه و چیدن صغری و کبری ایجاد علم جدید نمود، خوردن سیری آورد و...] اولاً: یک استقلال نسبی است؛ یعنی هر علتی نسبت به معلول خودش مستقل و مستغنی از آن است و گرنه مستقل علی الاطلاق جز علّه العلل و مبدأ المبادی و مسبب الاسباب نیست و ثانیاً: همان استقلال نسبی هم در حقیقت استقلال واجبی است که در علت‌ها ظهور کرده و انسان ظاهربین و سطحی‌نگر خیال می‌کند مال خود علل طبیعی و فاعل‌های امکانی است؛ ولی با توجه به ربط محض بودن جهان امکان و عین فقر و حاجت بودن آن، در اصل وجود و کمالات وجودی می‌فهمیم که اینها هیچ‌کدام از خود استقلالی ندارند و روی پای خود نایستاده‌اند. از همین‌جا نتیجه می‌گیریم که خداوند هیچ نیازی به غیر خود ندارد؛ زیرا غیر الله همگی ممکنات و فعل‌حق‌اند و معقول نیست که واجب‌الوجود به ممکنات نیاز داشته باشد، نه در اصل وجود و هستی محتاج به غیر است، نه در کمالات وجود و نه در افعال خویش محتاج به غیر است.

طرح چند شبهه:

عقیده به توحید افعالی به معنایی که ذکر شد، شبهاتی را بر می‌انگیزد که باید حل شود:

شبهه اول:

به حکم دلیل عقلی (قانون جهان شمول علیّت) و به حکم حسّ که مشاهده می‌کنیم که نور و روشنایی از خورشید است و لمس می‌کنیم که حرارت از آتش است و دلایل نقلی (امام صادق(ع) فرمود: ابی‌الله ان یجری الامور الا باسباب فجعل لكل شیئی سبباً ...^۱) جهان، جای اسباب و مسببات و علت‌ها و معلول‌ها است و هر سببی مسبب خاصی دارد و هر فاعلی فعل خاصی از او صادر می‌شود، حال آیا عقیده به توحید افعالی با نظام علی و معلولی جهان منافات ندارد؟

پاسخ:

اگر اسباب و علل موجود در جهان دارای استقلال بودند و روی پای خود ایستاده بودند و تأثیر از خود آنها بود، با توحید افعالی منافات داشت و خود این علل و عوامل واجب‌الوجود می‌شدند و با توحید منافی بود؛ ولی در برهان مذکور روشن شد که این اسباب و علل مجاری فیض الهی‌اند و از خود هیچ ندارند، نه در ذات و صفات استقلال دارند و نه در فعل و تأثیر مستقل‌اند؛ بلکه به مشیّت و اذن الهی و با حول و قوهٔ الهی و با تأثیری که خدا داده اثر می‌گذارند و ارادهٔ الهی بر این تعلق گرفته که کارها را بر اساس اسباب و عوامل عادی ایجاد کند، شفای بیمار از طریق مراجعه به طبیب، مصرف دارو و درمان باشد، گرما و حرارت از طریق آتش باشد، روشنایی جهان به وسیلهٔ خورشید باشد، سیرشدن از راه غذا خوردن باشد، دانشمندشدن از طریق تحصیل علم و کوشش بی‌وقفه باشد و...؛ ولی همهٔ اینها تأثیرشان را از خدا و به اذن او دارند و تا او بخواهد، اثرگذار هستند

و اگر او نخواهد، از این اسباب هیچ کاری ساخته نیست؛ پس شفا‌دهنده حقیقی او است، ساقی اوست، معلم و مربی او است و توحید افعالی؛ یعنی شناخت اینکه جهان با همهٔ اسباب و مسببات فعل حق بوده و قائم به ارادهٔ الهی است و از خود استقلالی ندارد. به دیگر سخن فاعلیت و تأثیر علل و اسباب، اگر در عرض فاعلیت الهی و مستقل از او باشد، با توحید افعالی سازگار نیست؛ ولی فاعلیت اینها در طول اراده و فاعلیت خداوند است و خود اینها با همهٔ افعال و آثارشان در حیظه قدرت الهی و ربط محض به او هستند و منافاتی با توحید افعالی ندارد (نظیر مالکیت عبد و مولی که در طول یکدیگر بوده و در مرتبه بالاتر خود عبد و هر آنچه در اختیار او است، ملک مولی است و عبد از خود استقلالی ندارد).

شبهه دوم:

حال که خداوند با اسباب و علل فعلش را انجام می‌دهد. آیا این بدان معنی نیست که خداوند نیازمند به این اسباب است؟ و آیا با توحید افعالی و اینکه او فاعل مستقل است و نیازی به غیر ندارد، منافای نیست؟!

پاسخ اول

فرق است که بگوییم خداوند کاری را با اسبابی انجام می‌دهد، آن هم با اسبابی که خودش می‌آفریند و سبب قرار می‌دهد یا بگوییم خداوند بدون اسباب، نمی‌تواند کاری انجام دهد، توحید افعالی آن است که انجام‌دادن کارهای الهی نیازی به یاور و کمک از خارج از ذات ندارد، اگر کاری به‌وسیله اسبابی انجام می‌گیرد، آن اسباب را هم خود او می‌آفریند و سبب قرار می‌دهد، نه اینکه خدا نیازی داشته باشد به اسبابی که خارج از ذات او است و ربطی به او ندارد و باید آن اسباب از جای دیگر فراهم شود تا او بتواند کارش را انجام دهد، چنین نیست، کارهای خدا نیازی به غیر او ندارد. اگر کار به گونه‌ای است که باید از راه سببی انجام بگیرد، آن سبب را هم خود او می‌آفریند و سبب قرار می‌دهد.

پاسخ دوم:

این اسباب و شرایط، شرط فاعلیت فاعل نیستند تا خداوند نیازمند به اینها باشد و با توحید افعالی منافی باشد، بلکه اینها شرایط قابلیت قابل هستند و تا شرایطی فراهم نشود، آن مخلوق قابلیت وجود ندارد و تحققش محال است و ربطی به فاعلیت الهی ندارد، آری، وقتی شرایط فراهم شد و ضمناً این شرایط را هم خود او فراهم می‌سازد آن‌گاه تأثیر و ایجاد از خدا است و احدی با او در فعل و تأثیر شریک نیست و در جای خود به تفصیل بیان شده که اسباب و علل طبیعی در واقع عموماً نقش اعدادی دارند و معلول را به علت حقیقی نزدیک می‌کنند و گرنه تأثیر از اینها نیست و موثر واقعی خداوند است.

شبهه سوم:

اگر موثر و فاعل حقیقی فقط خدا است، پس توسل به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام و اولیاء خدا معنایی ندارد؟ آیا این با توحید افعالی منافات ندارد؟ آیا به معنای موثر دانستن پیامبر و امام و شریک خدا قراردادن آنها نیست؟ چرا مستقیماً به خود ذات حق متوسل نشویم؟ چرا واسطه و پل ارتباطی ایجاد کنیم؟

پاسخ:

مسئلهٔ توسل به پیامبر و امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام در دنیا و شفاعت این خاندان در آخرت، بحث مفصلی می‌طلبد و در باب خود باید مطرح شود؛ ولی اجمال مطلب این است که توسل به این ارواح پاک نه به این معنی است که برای آنها در مقابل خداوند استقلال قائل شویم؛ بلکه هدف آن است که از آبرو و جاده و مقام آنها در پیشگاه خداوند یاری بگیریم که این عین توحید است. اگر ما همهٔ قدرت‌ها را مخصوص خدا بدانیم و کسی را با او همراه و مبدأ اثر شناسیم؛ ولی معتقد باشیم که اولیاء خدا به اذن و فرمان او شفاعت می‌کنند و به آنها متوسل شویم که در پیشگاه خدا برای ما شفاعت کنند، این عین توحید است.

قرآن و توحید افعالی

قرآن کریم لبریز از آیات گهرباری است که به روشنی توحید افعالی از آنها استفاده می‌شود. در اینجا برای نمونه به آیاتی اشاره می‌کنیم:

۱- ﴿وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾؛^۱ شما اراده نمی‌کنید،

مگر اینکه پروردگار جهانیان اراده کند.

۲- ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾؛^۲ بگو من مالک

سود و زیان خویش نیستم؛ مگر آنچه را خدا بخواهد.

۳- ﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى * وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا * وَأَنَّهُ هُوَ أَعْنَى

وَأَقْنَى﴾؛^۳ خدا است که می‌خنداند و می‌گریاند، و هم او است که می‌میراند و

زنده می‌کند ... و هم او است که بی‌نیاز می‌کند و سرمایه باقی می‌بخشد.

جالب اینکه طبق روایتی در تفسیر آیه مفهوم خنداندن و گریاندن توسعه داده

شده و می‌فرماید: «ابکی السماء بالمطر و اضحک الارض بالنبات»؛^۴ خداوند

آسمان را به سبب باریدن می‌گریاند و زمین را به وسیله روئیدن می‌خنداند. که

باریدن باران و روئیدن گیاهان عوامل خاص خود را دارد، ولی به خدا هم مستند

شده؛ چون فاعل حقیقی او است.

۴- ﴿اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ﴾؛^۵ خدا است که برای هر کس

۱. تکویر: ۲۹.

۲. اعراف: ۱۸۸.

۳. نجم: ۴۸-۴۴-۴۳.

۴. تفسیر نور الثقلین: ج ۵، ص ۱۷۲.

۵. رعد: ۲۶.

بخواهد گشایش در روزی ایجاد می‌کند و برای هر کس که بخواهد مضیقه و تنگنا قرار می‌دهد. گرفتن و گسترش روزی به دست او است.

۵- ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۱؛ هیچ مصیبتی بر کسی وارد نمی‌شود؛ مگر به اذن خداوند (منظور از اذن تکوینی؛ یعنی اراده تکوینی خدا است نه اراده تشریحی).

۶- ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ...﴾^۲؛
به اینکه تو هرگز در تصمیم‌گیری مستقل نیستی و اگر خدا نخواهد هیچ‌کس توانایی بر هیچ کاری ندارد. نیروی تو از نیروی لا یزال او است. آوردن جمله «ان شاء الله» به هنگام بیان تصمیم‌های مربوط به آینده، نه تنها یک نوع ادب در پیشگاه خدا است؛ بلکه بیان این حقیقت مهم نیز هست که ما چیزی از خود نداریم، هر چه هست از ناحیه او است. مستقل بالذات فقط خدا است و ما همه متکی به او هستیم.

۷- ﴿الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ * وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ﴾^۳؛

پروردگاری که مرا آفرید و هدایت می‌کند و کسی که مرا غذا می‌دهد و سیراب می‌نماید و هنگامی که بیمار شوم، مرا شفا می‌دهد و کسی که مرا می‌میراند و سپس زنده می‌کند و کسی که امید دارم گناهانم را در روز جزا ببخشد.

۱. تغابن: ۱۱.

۲. کهف: ۲۴-۲۳.

۳. شعرا: ۸۲-۷۸.

۸- ﴿مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾؛^۱ خدا خواسته، قوت و نیرویی جز از ناحیه او نیست.

پس توحید افعالی، یعنی سراسر جهان با همه اسباب و مسببات، فعل خدا و مقهور اراده حق است و تمام کارها و حرکتها و تأثیر و تأثرها به امر او و اراده او و به ذات پاک او منتهی می‌شود و تا او بخواهد اسباب و علل تأثیر دارند، خورشید روشنایی بخش و تابان است، آب، مایه حیات است، زمین، روئیدی- هایش را می‌رویند، آسمان، بارانش را می‌بارد؛ به محض اینکه او نخواهد، هیچ سببی در عالم تأثیری ندارد، نه خنجر برنده، گلوی نازک اسماعیل را می‌برد، نه آتش سوزان، بدن ابراهیم خلیل را می‌سوزاند، نه رود نیل، موسای کلیم را غرق می‌کند، نه مشرکان قریش به رسول خدا آسیبی می‌رسانند، و... هر فعل و تأثیری از مبادی عالیه و فرشتگان الهی صادر می‌شود، به فرمان او است، هر معجزه و کار خارق‌العاده‌ای از پیامبری صادر می‌شود، به اذن او است، هر کرامتی از ولی خدا صادر می‌شود، به مشیت الهی است، هر کار خیر یا شری از ما صادر می‌شود، به حول و قوه الهی است، مرگ و حیات ما فقط به دست او است، سود و زیان ما فقط به دست او است، گریه و خنده ما به دست او است، مطعم و ساقی او است، شافی، وافی و کافی او است، عزت و ذلت به دست او است و در یک کلام لا مؤثر فی الوجود الا الله، و آیات مشیت، و اذن و... همگی دلالت کننده بر این مطلب است. علاوه بر آیاتی که درباره توحید افعالی ذکر شد، در زبان روایات و به‌ویژه دعاها و مناجات‌ها بسیار از توحید افعالی سخن به میان آمده و دعای عرفه امام حسین علیه السلام و دعای ابوحمزه ثمالی، دعای افتتاح، دعای مکارم الاخلاق و... شاهد درستی این ادعا است.

شبهه چهارم:

در پایان شبههٔ دیگری را پاسخ می‌دهیم و آن اینکه: توحید افعالی به معنای وسیع کلمه، موجب جبر باطل است؛ زیرا هر فعل اختیاری، فاعلی دارد که با اراده و اختیار خودش آن را انجام می‌دهد و محال است فعل واحد از دو فاعل سر بزند و مستند به ارادهٔ هر دو باشد. اکنون اگر افعال انسان را مستند به اراده و اختیار خودش بدانیم، جایی برای استناد آنها به خدای متعال باقی نمی‌ماند؛ مگر از این نظر که خدا آفرینندهٔ انسان است و اگر او را نیافریده بود و نیروی اراده و اختیار را به او نداده بود، افعال اختیاری وی هم تحقق نمی‌یافت؛ ولی اگر آنها را مستند به ارادهٔ الهی بدانیم، باید استناد آنها را به ارادهٔ انسان نفی کنیم و انسان را تنها موضوعی بی‌اختیار برای تحقق افعال الهی بشماریم و این همان جبر باطل و غیر قابل قبول است.

پاسخ:

استناد فعل واحد به ارادهٔ دو فاعل، در صورتی محال است که هر دو فاعل در عرض یکدیگر، موثر در انجام آن فرض شوند و به اصطلاح، فاعل جانشینی باشند، اما اگر دو فاعل در طول یکدیگر باشند، استناد فعل به هر دوی آنها اشکالی ندارد و استناد به دو فاعل طولی تنها به این معنی نیست که اصل وجود فاعل بی‌واسطه، مستند به فاعل با واسطه است؛ بلکه علاوه بر این، تمام شوون وجود او هم مستند به فاعل هستی‌بخش می‌باشد و حتی در انجام کارهای اختیاریش هم بی‌نیاز از او نمی‌باشد و دمامد وجود و همهٔ شوون وجودش را از او دریافت می‌کند و این است معنای صحیح «لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین».

دلیل دیگری بر توحید افعالی

فاعلیت واجب الوجود، یک فاعلیت محض و خالص است، «صغری» و صرف الشئی ثانی ندارد و بلکه فرض ثانی برای او محال است «کبری»، پس فاعلیت واجب ثانی ندارد. «نتیجه»

بیان مقدمه اول: فاعلیت واجب الوجود، عین وجود و ذات او است و وجود واجب، وجود صرف است، پس فاعلیت او نیز یک فاعلیت صرف و محض است. **بیان مقدمه دوم:** اگر برای صرف الوجود، ثانی و دومی فرض شود، حتماً آن دو با یکدیگر امتیازی خواهند داشت و در هر کدام چیزی خواهد بود که در دیگری نیست و در نتیجه هیچ کدام وجود صرف و محض و به دور از شائبه عدم و نیستی نخواهند بود؛ بلکه وجود آمیخته با عدم خواهند بود که خلاف مفروض و محال است؛ چون سر از تناقض درمی آورد. بنابراین در کل هستی یک فاعل حقیقی و موثر واقعی بیشتر نیست و هر فاعلی هر فعل و تأثیری دارد، از او گرفته است. در پایان به توحید افعالی از دیدگاه عرفا اشاره می کنیم:

کسی که روحش صفا یافت، می بیند که هر کاری کار خدا است و فاعل های دیگر ابزاری بیش نیستند. چیزی که در پشت پرده اسباب جهان را می چرخاند و هر چیزی را در جای خود قرار می دهد، دست قدرتمند الهی است و این دست همیشه و در همه جا حاضر است، کوچک ترین پدیده ای که در جهان تحقق پیدا می کند، خدا آن را به وجود می آورد.

اقسام توحید افعالی

توحید افعالی اقسام گوناگونی دارد که به ترتیب مطرح می کنیم:

۱- توحید در خالقیت:

توحید در خالقیت آن است که هیچ خالقى مثل خداوند نیست. خداوند، خالق مستقل است و در خلق و آفرینش شریک و یاورى ندارد؛ ولی دیگران اگر هم

خلق و آفرینش داشته باشند، به اذن خداوند است و در جریان خلق پرنده از خاک از سوی حضرت عیسی علیه السلام خواهد آمد. معنای بهتر آن است که: هیچ خالقی جز خداوند وجود ندارد و او خالق حقیقی همه چیز است و واژهٔ خلق معمولاً در ایجاد و ابداع چیزی بدون سابقه و مانند استعمال می‌شود و آنچه از فاعل‌های دیگر سر می‌زند ابداع و ایجاد از عدم نیست؛ بلکه مواد اولیه را گرفته و شروع به تغییر و تحول می‌کنند. خداوند در آفرینش عالم از کسی و چیزی یاری و کمک نخواست و همان‌گونه که در ذات بی‌نیاز از غیر است، در خالقیت نیز بی‌نیاز است.

برای توحید در خالقیت سه برهان می‌آوریم:

۱- فلاسفه قبل و بعد از صدر المتألهین از راه وحدت عالم بر وحدت خالق جهان استدلال می‌کردند؛ یعنی نخست بیان می‌کردند که مجموع جهان امکان یک مجموعهٔ واحد و مرکب حقیقی است و حتی بعضی مدعی بودند که عالم دارای روح واحد است، همان‌گونه که انسان روح واحدی دارد که ملاک شخصیت او است. البته اثبات این مطلب آسان نیست؛ ولی از راه انسجام، پیوستگی و هماهنگی‌ای که میان همهٔ ذرات وجود عالم موجود است، وحدت شخصی جهان را اثبات می‌توان کرد و سپس با استفاده از یک قانون مسلم عقلی و فلسفی به نام قانون الواحد (الواحد لا یصدر الا عن الواحد؛ معلول واحد شخصی فقط از علت واحد صادر می‌شود و محال است از علت‌های متعدّد صدور یابد.) ثابت می‌کردند که علت هستی بخش و خالق این حقیقت واحد (به نام جهان امکان یا وجود منبسط امکانی یگانه و یکتا است و یک فعل، یک فاعل دارد، یک معلول، یک علت دارد و یک مخلوق، تنها یک خالق دارد و محال است خالق‌ها و علت‌های گوناگون داشته باشد.

۲- فلاسفهٔ پیش از ملاصدرا برای توحید افعالی یا در خالقیت این‌گونه استدلال می‌کردند: آفرینش، منحصر به آفرینش مستقیم و بی‌واسطه نیست و

خدایی که نخستین مخلوق را مستقیماً و بی‌واسطه می‌آفریند، افعال و مخلوقات او را هم با وساطت وی می‌آفریند و اگر صدها واسطه هم در کار باشد، باز همگی آنها مخلوق با واسطه خدای متعال به شمار می‌روند و به تعبیر فلسفی؛ علت علت هم علت است، معلول معلول هم معلول است؛ ولی سایر علل و اسباب، مسخر خداوند می‌باشند. بر اساس این استدلال، منظور از توحید در خالقیت آن است که خداوند خالق همه چیز است؛ ولی برخی بی‌واسطه مخلوق اویند و برخی با واسطه یا وسایط، (و لو هزاران واسطه در بین باشد) مخلوق او هستند و چنین می‌نماید که این گروه برای واسطه یا وسایط، نوعی استقلال قائل‌اند ولی در نهایت آنها را منتهی به واجب می‌دانند.

بهترین استدلال بر توحید در خالقیت آن است که صدرالمতألهین دارد که در دلیل سوم می‌آوریم:

۳- پیروان حکمت متعالیه و از جمله علامه طباطبایی رحمته الله در نه‌ایه‌الحکمه^۱ برهانی آورده‌اند که بدون شک بر اصول فلسفه صدرائی مبتنی است و آن را با بیان همه اصول مورد نیاز یادآور می‌شویم:

(الف) از میان دو حیثیت و جهتی که در ممکنات وجود دارد، جهت وجود و هستی آنها اصیل و واقعیت دار و سرچشمه آثار است و جهت ماهیت و چیستی آنها اعتباری است (اصالت وجود).

(ب) وجود و هستی یک حقیقت ذات المراتب و مقول به تشکیک است و از عالی‌ترین مرتبه؛ یعنی واجب‌الوجود که در رأس هرم هستی است تا نازل‌ترین مرحله؛ یعنی هیولای اولی را شامل می‌شود و چنان نیست که اینها حقایق مختلف و متباین باشند (تشکیک وجود).

(ج) قانون علیت و معلولیت جهان شمول بوده و در همه مراتب حقیقت واحده

وجود، جاری و ساری است و هیچ موجودی نیست؛ مگر آنکه یا فقط علت است و معلول نیست (واجب الوجود لذاته) یا فقط معلول است و علت نیست (مادهٔ اولیه به معنای فلسفی آن) و یا هم علت است و هم معلول؛ مثل کلیهٔ ممکناتی که در خارج تحقق دارند که خود معلول علل و عوامل قبلی هستند و هم‌زمان علل و اسباب موجودات بعدی می‌باشند و هر کدام آثار و افعالی دارند و اما اینکه موجودی باشد که نه علت باشد و نه معلول؛ یعنی نه ممکن باشد و نه واجب، نداریم و محال است داشته‌باشیم؛ زیرا چنین چیزی ممنوع‌الوجود خواهد بود.

(د) به حکم محال بودن تسلسل و بطلان دور، حتماً سلسلهٔ علل به علتی که خود معلول نباشد، منتهی می‌شود و گرنه یا ممکن الف، علتی ممکن ب بوده و متقابلاً ب علت الف است که دور است و یا همین‌طور تا بی‌نهایت ادامه دارد که تسلسل است و آن علتی که خود معلول نیست، تنها و تنها واجب الوجود است؛ زیرا ممکنات عموماً معلول علتی هستند و از خود هیچ ندارند و نظر به ذات خویش لا اقتضاء هستند و حتماً باید به واجب منتهی شوند.

(ه) چون واجب الوجود لذاته، بسیط الحقیقه است و هیچ ترکیبی در او راه ندارد و چون صرف الوجود و هستی مطلق است و عدم چیستی در او راه ندارد، حتماً واحد به وحدت حقّه است که شرح آن گذشت و تنبیه و تکرار ندارد و قابل این هم نیست، بنابراین در هستی دو سلسله علل نداریم و ممکنات و معلول‌ها چه خیر و چه شر به دو مبدا و دو خالق یا چند مبدأ و چند خالق منتهی نمی‌شود. (و) علت و معلولیت یا خلق و آفرینش، در وجود و هستی ممکنات است و آن‌که اثر جاعل و خالق و موجود است و از او شرف صدور می‌یابد، وجود هستی اشیاء است، نه ماهیت و چیستی آنها که امری اعتباری است و قابلیت تعلق جعل و ایجاد مستقل را ندارد و به دنبال وجود، موجود می‌شود.

(ز) بر شیوه صدر المتألهین، وجود معلولی یا جهان امکان با همهٔ مراتب و طول و عرضی که دارد، ربط محض به علت و واجب‌الوجود است و وابستگی و

نیازمندی عین ذات او است و سنخ وجود ممکن، وجود محتاج است، نه اینکه حاجت زاید بر ذات او و عارض بر ذات او باشد، بلکه عین حاجت و فقر و ربط است. بنابراین ممکن نه در اصل وجودش و نه در کمالات وجودی اش و نه در افعال و آثارش هیچ استقلالی ندارد و قائم به ذات نیست؛ بلکه در همه شئون هستی وابسته به واجب است و تأثیرش را از واجب می‌گیرد، پس خالق حقیقی خداوند است و بقیه مجاری فیض او هستند و فیاض علی الاطلاق از طریق این مجاری افاضه وجود و هستی می‌نماید.

توحید در خالقیت در قرآن

در قرآن کریم آیات فراوانی بر اینکه آفریدگار کل هستی و همه چیز و همه کس خداوند است، دلالت دارد و در ادامه به برخی از آنها برای نمونه اشاره می‌کنیم.

۱. ﴿ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ

شَيْءٍ وَكِيلٌ^۱؛ اوست الله که پروردگار شما است، هیچ معبودی جز او نیست، او آفریدگار همه چیز است، پس او را بپرستید و او حافظ و مدبر همه موجودات است.

۲. ﴿قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ^۲؛ بگو خداوند خالق همه

چیز است و اوست یکتای پیروز.

۳. ﴿هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرِزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

۱. انعام: ۱۰۲.

۲. رعد: ۱۶.

فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ^۱؛ آیا خالق غیر از خدا وجود دارد که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟ هیچ معبودی جز او نیست، با این حال چگونه به سوی باطل منحرف می‌شوید.

۴. ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ^۲؛ خداوند هم شما را آفریده و هم بت‌هایی

را که می‌سازید (و طبق تفسیر دیگر: هر آنچه را که انجام می‌دهید).

۵. ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ^۳؛ آگاه باشید که خلقت

و تدبیر جهان تنها از آن اوست، پربرکت و زوال‌ناپذیر است خداوندی که پروردگار جهانیان است.

بت‌پرستان نیز خالق جهان را خدا می‌دانستند.

در آیاتی از قرآن به این مطلب تصریح شده که حتی خود بت‌پرستان معترفند که هرگز بت‌ها خالق آسمان، زمین، خورشید و ماه نیستند، آنها بت‌ها را همتای خدا در عبادت یا تأثیر در سرنوشت انسان‌ها می‌دانستند، نه در خالقیت؛ زیرا هیچ انسان عاقلی نمی‌گوید یک مشت سنگ و چوب که به دست انسان به صورت بت درمی‌آید و در واقع مخلوق بشر است خالق آسمان و زمین باشد و حتی این مقام را برای انبیاء و اولیاء قائل نبودند. در ادامه به برخی از آیات این بخش اشاره می‌کنیم:

الف. ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

لَيَقُولنَّ اللَّهُ^۴؛ اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده؟ و

۱. فاطر: ۳.

۲. صافات: ۹۶.

۳. اعراف: ۵۴.

۴. عنکبوت: ۶۱؛ لقمان: ۲۵؛ زمر: ۳۸.

خورشید و ماه را مسخر ساخته؟ همه یک زبان می‌گویند: الله [خالق آسمان‌ها و زمین است]

ب. ﴿وَلَكِنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ

الْعَلِيمُ﴾؛ در قرآن کریم بیشتر از دویست مورد واژه خلق با مشتقات گوناگونش آمده و به خداوند نسبت داده شده و به صد زبان بیان می‌کند که خالق انسان، حیوان، نبات، جماد، زمین، آسمان، جن و انس و همه چیز و همه کس خداست و چیزی از این قانون مستثنی نیست.

شبهاتی پیرامون توحید در خالقیت

شبهه اول

اگر توحید در خالقیت با این وسعت باشد که حتی افعال اختیاری ما را نیز شامل شود، منجر به جبر باطل می‌شود که لازمه آن قول به جبر است، در حالی که ما جبری مسلک نیستیم.

پاسخ

این شبهه در توحید افعالی به اجمال بیان شد و تفصیل مطلب در باب افعال الهی در بحث جبر و اختیار خواهد آمد و اجمالاً فاعلیت‌ها طولی است و مشکلی نیست.

شبهه دوم

در آیاتی از قرآن کریم خلقت بعضی چیزها به غیر خدا نسبت داده شده؛ مثلاً در مورد حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ

بِأَذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِأَذْنِي^۱؛ به یاد آور آن زمان را که از گل مانند هیئت پرنده می‌ساختی و در آن می‌دمیدی و پرنده می‌شد (البته همهٔ اینها به اذن و ارادهٔ تکوینی من بود) و جای دیگر از زبان حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: ﴿أَنْتَىٰ أَخْلَقُ لَكُمْ مِّنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِأِذْنِ اللَّهِ^۲؛ همانا من برای شما از گل مثل هیئت پرنده می‌سازم، پس در آن می‌دمم و پرنده می‌شود به اذن خدا، که در این آیات امر خلقت و آفرینش به حضرت عیسی نسبت داده شده، آیا این استثنایی در توحید در خالقیت است؟ و آیا با مسئله توحید در خالقیت منافات ندارد؟

پاسخ

اینکه، گرچه این آیات خلق و آفرینش را به حضرت عیسی نسبت می‌دهد؛ ولی در هر دو مورد تصریح دارد که همهٔ اینها به اذن تکوینی خداوند است. بنابراین منافاتی با توحید در خالقیت ندارد؛ زیرا اگر حضرت عیسی مستقلاً و در عرض خداوند خالقیت داشته باشد، شرک است و با توحید منافای است؛ ولی در عرض خدا نیست، استقلالی ندارد، همین خلقت محدودی هم که دارد به اذن، اراده، مشیّت، حکمت، تقدیر، قوّت و قدرت خداوند است که بنا به مصالحی به دست عیسی مسیح انجام می‌گیرد و گرنه عیسی مسیح هرگز استقلاًّ چنین توانی را ندارد.

شبهه سوم

آیا مسئلهٔ ولایت تکوینی پیامبران، و امامان و بندگان شایسته خدا با توحید در خالقیت منافات ندارد؟ مثلاً حضرت صالح ناقه‌ای از دل کوه در می‌آورد و

۱. مائده: ۱۱۰.

۲. آل عمران: ۴۹.

ایجاد می‌کند، امام هشتم با یک اشاره عکس شیر را بدل به شیر واقعی می‌کند، رسول خدا سنگ ریزه را حیات می‌بخشد و در دست او تسبیح خدا می‌گوید و... آیا اینها با توحید در خالقیّت منافاتی ندارند؟

پاسخ

این شبهه همانند پاسخ شبهه قبلی است که تمام اینها به اذن و اراده خدا است و اولیاء الهی از خود هیچ استقلالی ندارند و منافاتی با توحید در خالقیّت و اینکه خالق حقیقی خداوند است، ندارند. آری پاره‌ای از گروه‌های مفضّه طرفدار تفویض امر خلقت عالم از سوی پروردگار به پیامبر و آل او هستند که در جای خود باطل شده است.

شبهه چهارم

در بعضی از آیات قرآن کلمه «خالقین» به صورت جمع آمده و خدای متعال را احسن الخالقین معرفی نموده؛ مثلاً درباره خلقت انسان و دمیدن روح در انسان می‌فرماید: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۱؛ از آن پس او را آفرینش تازه‌ای ایجاد کردیم، بزرگ است خدایی که بهترین خلق‌کنندگان است.

و در جای دیگر می‌فرماید: «أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ»^۲؛ آیا بت «بعل» را می‌خوانید و بهترین آفریدگارا را رها می‌سازید. آیا این‌گونه از تعابیر با توحید در خالقیّت منافی نیست؟ مگر غیر از خدا آفریدگار دیگری وجود دارد که به صورت جمع آمده و خداوند بهترین آنها معرفی شده است؟ و یا در تعابیر رایج گفته می‌شود فلان کس فلان اثر هنری را خلق کرد، یا فلان وسیله را ساخت یا اختراع و ابداع کرد و... آیا اینها با توحید در خالقیّت منافی است؟

۱. مومنون: ۱۴.

۲. صفات: ۱۲۵.

پاسخ

اینکه، قبلاً در توحید افعالی قبول کردیم که فاعل‌ها، علت‌ها و اسباب فراوانی در عالم وجود دارد، انسان هم فاعل فعل خویش است، خداوند هم فاعل است، با این تفاوت که خداوند فاعل مستقل و موثر بی‌نیاز است؛ ولی سایر فاعل‌ها و اسباب، اصل وجود و تأثیرات خویش را از فاعل حقیقی دارند و به اذن او تأثیر دارند. در مورد توحید در خالقیت هم می‌گوییم: خلق در اصل لغت به معنای اندازه‌گیری آمده و در مورد غیر خداوند نیز صادق است؛ ولی خالقیت خداوند با دیگران از جهت‌های زیادی متفاوت است و مهم‌ترین آن؛ خالقیت و صنعت‌گری انسان و توانایی او بر این امر، به اذن و فرمان خدا است و از خود استقلال ندارد و یگانه خالق حقیقی و مستقل فقط خداوند است. اضافه بر این خداوند، هم مواد و هم صور اشیاء را ایجاد می‌کند و می‌آفریند در حالی که انسان اگر بخواهد چیزی را ایجاد کند، تنها می‌تواند با استفاده از مواد این جهان صورت تازه‌ای به آن ببخشد و فاعل تغییر است نه اصل وجود؛ مثلاً از مصالح ساختمانی خانه‌ای خلق می‌کند. خلقت و آفرینش الهی نامحدود است و اگر دریاها مرکب و درخت‌ها قلم شوند و بخواهند کلمات الهی را که همان موجودات و مخلوقات او هستند، بشمارند، قادر نیستند؛ ولی ساخته شده توسط بشر بسیار ضعیف و محدود و ناقص است و قابل مقایسه نیست.

۲- توحید در ربوبیت تکوینی

یکی از شاخصه‌های توحید افعالی توحید در ربوبیت است که دو بخش دارد: توحید در ربوبیت تکوینی و توحید در ربوبیت تشریحی؛ ابتدای کلام بخش اول است و معنای توحید در ربوبیت آن است که همان‌گونه که خالق کل هستی، فقط خداوند است و خالق دیگری جز ذات مقدس او وجود ندارد، همچنین رب و مدبّر همهٔ هستی فقط اوست و مربّی و مدبّر دیگری وجود ندارد، همان‌طور که

خداوند در آفرینش جهان شریک ندارد و از کسی یا چیزی کمک نگرفته، همین-
 طور در ادارهٔ جهان و تربیت آن و تدبیر امور عالم نیز بی‌شریک و یگانه است و
 نیازی به کسی یا چیزی ندارد.
 در رابطه با توحید در ربوبیت چند مطلب به ترتیب و به خلاصه مطرح است.

الف) واژهٔ رب به چه معنی است؟

در لغت عرب کلمهٔ «رب» در مواردی به کار رفته؛ از قبیل: صاحب، مالک،
 مصلح، منعم، سید، مولی، قیّم، حاکم، مدبّر و...؛ ولی به اعتراف دانشمندان لغت،
 ریشهٔ تمام اینها یکی است و آن عبارت است از تربیت و سوق دادن هر چیزی به
 سوی کمال مطلوبش.^۱

و اگر در موارد ذکر شده به کار رفته به خاطر ملازم بودن آنها با این معنی
 است؛ بنابراین رب؛ یعنی مدیر، مربّی و مدبّر و توحید در ربوبیت؛ یعنی توحید در
 ادارهٔ جهان و تربیت و پرورش موجودات و تدبیر امور آنها. معادل فارسی رب
 «پروردگار» است، همان‌طور که معادل خالق، آفریدگار و معادل فاعل، کردگار
 بود. به هر حال خداوند است که هر موجودی را می‌آفریند و مالک همه هستی
 است و در آینده در بحث توحید در مالکیت مطرح خواهد شد و خدا است که مدبّر
 موجودات است و آنها را به کمال لایق به حالشان سوق می‌دهد و به این سو
 می‌راند و ابزار رسیدن به این مقصد را در اختیار آنان می‌گذارد؛ مثلاً خداوند رب
 تکوینی انسان است؛ یعنی او را از نطفه و اسپرم‌بودن تا مرز انسان کامل شدن
 رشد می‌دهد و لحظه به لحظه او را به این سوی هدایت می‌کند و بر اساس
 حرکت جوهری لحظه به لحظه او را می‌آفریند. به همین خاطر مرحوم علامه
 طباطبایی فرموده: تدبیر خداوند نسبت به امر عالم، به ایجاد بعد از ایجاد است.^۲

۱. مفردات راغب: ماده رب.

۲. نه‌یاب‌الحکمه: مرحله ۱۲، فصل ۶، ص ۲۸۰.

ب) پس از اثبات توحید در خالقیت چه نیازی به بحث از توحید در ربوبیت داریم؟ در پاسخ باید دانست که خیلی از بت‌پرستان، مشرکان و حتی یکتاپرستان (مثل گروه‌های مفوضه)، توحید در خالقیت را قبول دارند و اگر از آنها پرسیم خالق آسمان‌ها و زمین کیست؟ یک‌صدا پاسخ می‌دهند: خالق هستی، الله است؛ ولی در ربوبیت مشکل جدی دارند و قائل به ارباب و مدبران گوناگون هستند و احیاناً به ارباب انواع قائل‌اند و برای هر نوع رب‌النوعی معتقدند که تدبیر امور آن نوع را به عهده دارد. یکی ربّ آسمان‌ها است، دیگری رب زمین است، یکی رب انسان است، دیگری رب الابل است، سومی رب الشجر است، چهارمی ربّ الماء است، پنجمی رب النار است و...، بنابراین برای دفع این توهم یا ردّ این نظریه باطل باید توحید در ربوبیت ثابت شود و اینکه مدیر و مربی و مدبّر جهان به معنای حقیقی کلمه که تدبیر و اداره و تربیت و پرورش از آن خود او باشد و در این جهت مستقل باشد و از کسی کمک نگیرد، فقط خدا است و پروردگاری غیر او نیست سواه.

ج) برهان‌های توحید در ربوبیت

دو برهان را یادآور می‌شویم.

۱- اگر دو یا چند مربّی و مدبّر برای کل هستی یا گوشه‌ای از آن فرض شود، از دو حال خارج نیست: یا این رب‌ها و مدبّر‌ها در طول یکدیگر هستند؛ یعنی برخی از آن‌ها امر اداره و تدبیر عالم را از ربّ دیگر گرفته‌اند و از خود هیچ تأثیر، تدبیر و استقلالی ندارند و به اذن، اراده و مشیت دیگری در امر ادارهٔ جهان دخالت دارند و کارگزاران هستی می‌باشند و به حکم استحاله نور یا تسلسل این مدبّر‌ها به یک مدبّر بالذات؛ یعنی واجب‌الوجود منتهی می‌شوند. چنین فرض با توحید در ربوبیت منافاتی ندارد، (همان‌گونه که قبلاً در توحید افعالی بیان شد که جهان دارای اسباب و مسببات است؛ ولی سلسله اسباب و علل به واجب‌الوجود

منتهی می‌شود و هیچ فاعلی حقیقتاً تأثیری ندارد و مستقل نیست و فاعلیت انسان و سایر موجودات در طول فاعلیت خداوند است) ربّ حقیقی هم که تدبیر و تربیت و ادارهٔ عالم حقیقتاً از اوست، فقط خداوند و واجب‌الوجود است. یا این ارباب متفرّق در عرض یکدیگر بوده و هر کدام مستقلاً به تدبیر کلّ عالم یا جزئی از آن سرگردمند و این فرض نیز از سه حال خارج نیست که هر سه محال و باطل است:

با این مدبّرهای مستقل (علی‌الفرض) همگی واجب‌الوجودند و اصل وجود و کمالات وجود و تأثیرات از خود آنها است و در هیچ جهتی محتاج به دیگری نیستند. این فرض محال است؛ زیرا با توحید در ذات و اینکه واجب‌الوجود بالذات غیر از خداوند وجود ندارد، منافات دارد و مستلزم شرک در ذات است و در بحث توحید در ذات در بخش واحدیت با هشت برهان، توحید واجب تعالی به اثبات رسید و شرک در ذات ابطال شد.

یا یکی از این مدبّرها واجب‌الوجود و دیگری ممکن‌الوجود است؛ ولی خداوند وقتی ممکن‌الوجود را آفرید، به او قدرت، تأثیر و اداره جهان یا گوشه‌ای از آن را داد و در ادامهٔ راه این ممکن روی پای خود ایستاده و با اراده خویش در کار جهان دخالت می‌کند و استقلال دارد و حتی اگر خدا هم نخواهد، باز او می‌تواند امور جهان را تدبیر کند و در عرض واجب‌الوجود است. این فرض هم محال است؛ زیرا لازمه آن تفویض و وانهادگی است که به حکم عقل و نقل، تفویض در عالم محال است و در بحث جبر و اختیار در افعال الهی خواهد آمد.

یا همهٔ این مدبّرها ممکن‌الوجود می‌باشند که خداوند علت ایجاد کننده آنها است و آنها را آفریده و ابزار کار در اختیار آنها گذاشته؛ ولی علت باقی‌گذار نیست و آنها در بقاء روی پای خود ایستاده‌اند و آن‌گونه که بخواهند امور جهان را تدبیر می‌کنند. این فرض نیز محال است؛ زیرا لازمه آن تعطیل دستگاه الهی و تفویض امر جهان به برخی از ممکنات و مخلوقات است که در باب خود، بطلان آن بیان

شده و خداوند؛ مثل حاکم یک مملکت نیست که برای همیشه یا برای مدتی ادارهٔ امور مملکت را به کفیل و جانشین خود بسپارد و خودش کنار برود یا مشغول استراحت شود، ممکن، هرگز مستقل نخواهد شد، و لحظه به لحظه تأثیر و ادامهٔ وجود را از خدا می‌گیرد و خداوند هم هر روز و هر لحظه در تدبیر امر عالم و در شأنی از شوون جهان هستی است، «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»^۱؛ و قبلاً در بحث توحید افعالی این مطلب به تفصیل بیان شد که «لا موثر فی الوجود بحقیقه معنی الکلمه الا الله» آن هم به معنای دقیقی از مفهوم علیت و معلولیت که از حکمت متعالیه ذکر شد، نه اینکه خداوند صرفاً مسبب‌الاسباب است و روز اول این جهان را آفریده و سببها و فاعلها استقلال دارند؛ ولی بالاخره به او منتهی می‌شوند؛ مثل حضرت آدم ابوالبشر که پدر همه انسانها است و ما با صدها واسطه به او می‌رسیم و هر پدری پس از پیدایش استقلال دارد و تنها سلسلهٔ نسب‌های انسانها به آدم عَلَيْهِ السَّلَام می‌رسد.

۲- برهان دیگری در کلمات بزرگان آمده و مرحوم علامه طباطبایی در نه‌یاه به چهار مقدمه تقریر نموده^۲ و برخی از محققان در معارف قرآن با دو مقدمه آورده‌اند^۳ و ما در اینجا بیان استاد آیت‌الله مصباح یزدی را از کتاب آموزش فلسفه بدون کم و زیاد کردن نقل می‌کنیم:

این تقریر از دو مقدمه تشکیل می‌شود:

* وجود هر معلولی وابسته به علت خودش می‌باشد و به دیگر سخن، هر معلولی وجود خودش را با همهٔ شوون و متعلقاتش از علت هستی‌بخش خودش دریافت می‌دارد و اگر احتیاج به شروط و معدّاتی هم داشته باشد، می‌بایست وجود

۱. الرحمن: ۲۹.

۲. نه‌یاه الحکمه: مرحله ۱۲، فصل ۶، ص ۲۸۰ - ۲۷۹.

۳. معارف قرآن: ص ۷۵ - ۷۱.

آنها هم مستند به علت هستی‌بخش خودش باشد. بنابراین، اگر دو یا چند علت هستی‌بخش در عرض هم فرض شوند، معلول هر یک از آنها وابسته به علت خودش می‌باشد و هیچ‌گونه وابستگی به علت دیگر یا معلول‌های آن نخواهد داشت و بدین ترتیب، ارتباط و وابستگی میان معلول‌های آنها به وجود نخواهد آمد.

* نظام این جهان مشهود [آسمان‌ها و زمین و پدیده‌های آنها] نظام واحدی است که در آن، پدیده‌های همزمان و ناهمزمان، با یکدیگر ارتباط و وابستگی دارند. اما ارتباط پدیده‌های همزمان، همان تأثیر و تأثرات علی و معلولی گوناگون در میان آنها است که موجب تغییرات و دگرگونی‌هایی در آنها می‌شود و به هیچ‌وجه قابل انکار نیست و اما ارتباط بین پدیده‌های گذشته، حال و آینده به این صورت است که پدیده‌های گذشته، زمینه پیدایش پدیده‌های کنونی را فراهم آورده‌اند و پدیده‌های کنونی هم به نوبه خود زمینه پیدایش پدیده‌های آینده را فراهم می‌سازند و اگر روابط علی و اعدادی از میان پدیده‌های جهان برداشته شود، جهانی باقی نخواهد ماند و هیچ پدیده دیگری هم به وجود نخواهد آمد. چنان‌که اگر ارتباط وجود انسان با هوا، نور، آب و مواد غذایی بریده شود، دیگر نمی‌تواند به وجود خود ادامه دهد و زمینه پیدایش انسان دیگر یا پدیده دیگر را فراهم سازد.

با ضمیمه کردن این دو مقدمه، نتیجه گرفته می‌شود که نظام این جهان که شامل مجموعه پدیده‌های بی‌شمار گذشته، حال و آینده است، آفریده یک آفریدگار می‌باشد و تحت تدبیر حکیمانه یک پروردگار اداره می‌گردد؛ زیرا اگر یک یا چند آفریدگار دیگری می‌بود، ارتباطی میان آفریدگان به وجود نمی‌آمد و نظام واحدی بر آنها حکم‌فرما نمی‌شد؛ بلکه هر آفریده‌ای از طرف آفریدگار خودش به وجود می‌آمد و به کمک دیگر آفریدگان همان آفریدگار، پرورش می‌یافت و در نتیجه، نظام‌های متعدد و مستقلی به وجود می‌آمد و ارتباط و

پیوندی بین آنها برقرار نمی‌شد، در صورتی که نظام موجود جهان، نظام واحد همبسته‌ای است و پیوند بین پدیده‌های آن، مشهود است.^۱

د) توحید در ربوبیت در قرآن کریم

در قرآن کریم بیش از دوهزار و هشتصد مورد لفظ جلاله «الله» آمده که اسم ذات است و عَلَّم شده برای آن ذات واجب‌الوجودی که دربردارنده همهٔ کمالات است و از نام مقدس «الله» که بگذریم و وارد صفات الهی بشویم، هیچ صفتی به اندازهٔ وصف "رب" در قرآن تکرار نشده و بیش از نهمصد بار در قرآن آمده که نشان‌دهندهٔ اهمیت دادن قرآن به امر ربوبیت الهی است و جا دارد که چنین باشد؛ زیرا بیشتر مشرکان و بت‌پرستان در ربوبیت مبتلا به شرک بودند و قرآن کریم برای پاک کردن آنان از این شرک آشکار، قدم به قدم بر ربوبیت خداوند تکیه کرده است و در ادامه آیاتی را برای نمونه نقل می‌کنیم.

۱- ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۲؛ تمام حمد و ستایش ویژه خداوندی است

که پروردگار جهانیان است. و جالب اینکه کلمهٔ «ربِّ العالمین» بیش از چهل بار در قرآن تکرار شده است.

۲- ﴿قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۳؛ بگو آیا غیر خدا را

پروردگار خویش بخواهم، در حالی که او پروردگار هر چیزی است. (این عام از قبیل «ان الله علی کل شیئی قدير» و «بكل شیئی عظیم» است و تخصیص ندارد).

۱. آموزش فلسفه: ج ۲، ص ۳۸۹ - ۳۸۸.

۲. فاتحه: ۱.

۳. انعام: ۱۶۴.

۳- ﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ﴾^۱؛ بگو: چه کسی پروردگار

آسمان‌ها و زمین است؟ بگو: الله.

۴- ﴿اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ﴾^۲؛ خداوندی که پروردگار شما و

پروردگار نیاکان شما است.

۵- ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^۳؛ آگاه باشید که خلقت

و تدبیر جهان تنها از اوست، پربرکت و زوال‌ناپذیر است خداوندی که پروردگار
جهانیان است.

در اینکه مقصود از امر چیست؟ میان مفسران اختلاف رأی هست؛ عده‌ای آن را به معنای تدبیر عالم و نظامات و قوانین جاری در آن تفسیر کرده‌اند. بعضی آن را به معنای امر تشریعی و دستورات الهی دانسته‌اند، برخی به معنای اراده گرفته‌اند و جمعی عالم خالق را به عالم ماده و عالم امر را به عالم مجردات تفسیر کرده‌اند و هر کدام شاهدهی دارند؛ ولی تفسیر اول بهتر است و خداوند می‌خواهد به مشرکان بفهماند که هم خالق حقیقی جهان و هم مدبّر امور عالم فقط خداست.

۱. رعد: ۱۶.

۲. صافات: ۱۲۶.

۳. اعراف: ۵۴.

ح) توحید در ربوبیت در روایات

در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

فَلَمَّا رَأَيْنَا الْخَلْقَ مَنْظَمًا وَ الْفَلَكَ جَارِيًا وَ اخْتِلَافَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ
وَ الْقَمَرِ، دَلَّ صَحْهَ الْأَمْرِ وَ التَّدْبِيرِ، وَ ائْتِلَافَ الْأَمْرِ عَلَى أَنَّ الْمَدْبِرَ
وَاحِدٌ؛

اینکه می‌بینیم آفرینش، منظم و سازمان‌یافته است و فلک در حال جریان است و شب و روز و ماه در حال آمد و شد هستند و یک تدبیر صحیح و سازمان منظمی بر کل جهان حاکم است، خود دلیل آن است که کل هستی یک مدبر دارد.

در روایت دیگر هشام‌بن حکم از امام صادق علیه السلام پرسید: چه دلیل دارید بر اینکه خداوند یکتا است؟ حضرت در پاسخ فرمودند:

اتصال التدبیر و تمام الصنع کما قال الله عز و جل: لَوْ كَانَ فِيهِمَا
آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا؛^۲

کمال صنع الهی و پیوستگی تدبیر او، دلیل بر یگانگی است و خودش در قرآن فرموده: اگر در آسمان‌ها و زمین خدایان دیگری غیر از الله تعالی بود، حتماً جهان تباه شده بود [و اینکه هستی بر پا است و با نظام واحدی اداره می‌شود دلیل آن است که اداره‌کنندهٔ واحدی دارد].

۱. توحید صدوق: ص ۲۴۴.

۲. همان: ص ۲۵۰.

شبهه

در قرآن کریم سخن از مدبّرات امور است و فرموده: ﴿فَالْمَدَبَّرَاتِ امْرَأًا﴾^۱ که منظور فرشتگانی هستند که امور جهان را تدبیر می‌کنند، آیا این مسئله با توحید در ربوبیت منافات ندارد؟

پاسخ

اگر فرشتگان به تنهایی موثر بودند و در کنار خداوند و در عرض او مدبّر امور جهان بودند، با توحید در ربوبیت منافات داشت؛ ولی به تصریح خود قرآن آنها اجراکنندگان فرمان الهی هستند و به اذن الهی، موکل امور عالم می‌باشند و در طول خدا هستند و این تدبیر و اراده را از خداوند و به مشیت او دارند، و آنچه را مأموریت دارند انجام می‌دهند و به قول قرآن کریم:

﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^۲؛ فرشتگان،

بندگانی هستند گرامی داشته شده که هرگز در سخن و گفتار بر خداوند پیشی نمی‌گیرند [گوش به فرمان الهی هستند] و به امر و فرمان او عمل می‌کنند.

هم‌چنین: ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۳؛ از پروردگار بالای

سر خویش هراسانند و آنچه را که امر می‌شوند، انجام می‌دهند. آن‌گاه همان‌گونه در توحید افعالی، وجود فاعل‌ها و اسباب دیگر در طول فاعل حقیقی منافاتی با توحید افعالی نداشت، همین‌طور در توحید ربوبی هم وجود مربیان، مدبران و مدیران دیگر در طول مدبّر حقیقی منافاتی با توحید در ربوبیت ندارد.

۱. نازعات: ۵.

۲. انبیاء: ۲۶ و ۲۷.

۳. نحل: ۵۰.

۳- توحید در مالکیت

توحید در مالکیت آن است که مالک حقیقی کل هستی را فقط خدا بدانیم. هستی، ملک خدا و ما مملوک و مال او هستیم و تنها اوست که «فعال ما یشاء» است و در ملک طلق خویش که سراسر جهان آفرینش باشد، هرگونه که مشیت حکیمانه‌اش ایجاب کند، تصرف می‌نماید و دیگران مالکیت‌های محدودی دارند که در همان بخش نیز از خود استقلالی ندارند و مالک مستقل نیستند، البته مالکیت انسان‌ها دوگونه است:

الف. مالکیت حقیقی و تکوینی؛ مثل مالکیت هر فردی نسبت به خودش. انسان‌ها بر جان و جسم خویش سلطه دارند و تکویناً هرگونه که بخواهند می‌توانند با آن معامله کنند، اگر نخواهند چشم نمی‌بینند و اگر بخواهند دست حرکت می‌کند، اراده و تصمیم می‌گیرد و... .

ب. مالکیت حقوقی و اعتباری؛ مثل مالکیت هر فردی نسبت به اموالی که در اختیار اوست که میان او و این مال یک علقه و رابطه ملکیت وجود دارد و از نظر قانون عرف و شرع احکامی هم دارد؛ ولی این مالکیت را عقلاء برای او اعتبار می‌کنند و امر تکوینی نیست و توحید در مالکیت آن است که تمام این ملک‌های حقیقی و اعتباری که برای انسان‌ها فرض می‌شود، حقیقتاً ملک خدا است و صاحب اصلی جهان که مالکیت به خود او مستند است و از جای دیگر به او داده نشده، خداوند است.

دلیل: پس از اثبات توحید افعالی و توحید در خالقیت و قبول این مطلب که همه جهان، فعل حق و آفریده اوست و ربط محض به او هستند و لحظه به لحظه فیض هستی و کمالات هستی را از او دریافت می‌کنند، قهراً مالکیت حقیقی هم از آن او خواهد بود. اوست که صاحب اختیار جهان است و زمام امر همه کس و همه چیز به دست اوست و دیگران در ملک و مملکت او زندگی می‌کنند و آنچه در اختیار آنها نهاده شده، در واقع اماناتی است از مالک اصلی در

اختیار ما و ما امانت‌دارانی هستیم که باید این امانات را به درستی به اهلش که خداوند است، برگردانیم و بی‌اذن و رضای او تصرف ما غصبی خواهد بود.

قرآن کریم و توحید در مالکیت

آیاتی از قرآن کریم این مطلب را به روشنی دلالت می‌کنند.

۱. «وَلَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَاتِنُونَ»^۱؛ تمام کسانی که در

آسمان‌ها و زمین هستند، ملک خدا می‌باشند و همه در برابر او خاضع و مطیع‌اند. [البته منظور مالکیت تکوینی است؛ یعنی از نظر قوانین آفرینش، زمام امر همه در دست اوست و همه خواه ناخواه تسلیم قوانین او در جهان تکوین‌اند، حتی گردن‌کشان یاغی و گنهکاران قانون‌شکن نیز مجبورند اطاعت‌کننده قوانین تکوینی خدا باشند.]

۲. «لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۲؛ کلیدهای آسمان‌ها و زمین برای خدا

است. این تعبیر کنایه از مالکیت و سلطه بر هر چیزی است، چنان‌که می‌گوییم: کلید این کار به دست فلانی است؛ یعنی تنها او از عهده حل این معما برمی‌آید و تنها او صاحب اختیار فلان کار است.

۳. «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۳؛ مالکیت و حاکمیت همه آسمان‌ها

و زمین برای الله است.

۴. «وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ»^۴؛ از آنچه خداوند شما را خلیفه

خویش در آن قرار داده، انفاق کنید. یعنی مالک اصلی این اموال شماها نیستید،

۱. روم: ۲۶.

۲. زمر: ۶۳.

۳. آل عمران: ۱۸۹.

۴. حدید: ۷.

مالک اصلی خدا است و شما امانت‌دارانی هستید که این اموال به شما سپرده شده، پس از این امانت‌های الهی در راه او انفاق کنید.

سؤال:

اگر مالک اصلی و حقیقی خدا است، پس چرا در قرآن ۱۴ مورد به لفظ «اموالکم» و ۳۱ مورد به لفظ «اموالهم» و ۴۵ مرتبه کلمه «مال به انسان‌ها» اضافه شده و تعبیر به مال آنها شده و آنها را مالک دانسته‌است؛ مثلاً یک‌جا فرموده: «وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ»^۱؛ جای دیگر فرمود: «وَلَا تَوْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ»^۲؛ حال آیا مال انسان‌ها بودن با مال خدا بودن منافات ندارد؟ آیا مالکیت انسان‌ها با مالکیت خداوند یا توحید در مالکیت تنافی ندارد؟ آیا اجتماع دو مالک بر یک ملک، مثل اجتماع مثیلین نیست که محال است؟

جواب:

اگر مالکیت انسان‌ها در کنار مالکیت خداوند و در عرض آن بود، (مثل مالکیت زید و بکر که محال است در آن واحد نسبت به شئی واحد هر دو مالک مستقل و کامل باشند) قابل جمع نبود و اسناد مالکیت به انسان با اسناد آن به خداوند جمع نمی‌شد؛ ولی مالکیت‌ها طولی است؛ یعنی همین کالایی که ملک من است یا بالاتر از آن همین نفس، بدن و اعضاء آن که ملک من و در اختیار من است، در سطح وسیع‌تر و مرتبهٔ بالاتر ملک خداوند است و خودم هم ملک خداوند هستم، از خودم چیزی ندارم، این اعضاء و این اشیاء را خدا برای من آفریده است، پس «العبد وما فی یده کان لمولاه» نیز «المال مال الله وهو

۱. نساء: ۲.

۲. همان: ۵.

«ماننا» هم‌اکنون که مال من است، مال خداوند هم هست و در واقع مالکیت من پرتوی از مالکیت خدا است و مستقل نیست و در عرض او نیست، بلکه از اوست و او به من این اختیار و مالکیت را داده است و هر لحظه بخواهد با میراندن من یا نابودکردن مال، این مالکیت، سلطه و رابطه را بین من و مالم قطع می‌کند، پس مالک حقیقی و مستقل خداوند است.

۴- توحید در ولایت

توحید در ولایت آن است که جز خداوند هیچ‌کس بر انسان ذاتاً ولایت و سرپرستی ندارد، هیچ‌کس صاحب اختیار دیگری نیست، هیچ‌کس از خود انسان به تصرف در مراتب گوناگون جان و مالش سزاوارتر نیست، مگر خداوند. اصولاً مقتضای قاعده و اصل اولی آن است که هیچ‌کس بر دیگری ولایت نداشته باشد و حکم و فرمانش در حق دیگران نفوذ کننده نباشد.

امام علی علیه السلام در جمله‌ای خطاب به امام حسن علیه السلام می‌فرماید:

لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً؛

بنده غیر خودت نباش، در حالی که خداوند تو را آزاد قرار داده-
است.

هم‌چنین در کلام دیگری می‌فرماید:

إیها الناس ان آدم لم یلد عبداً و لا امهً و ان الناس کلهم احرار؛^۱

ای مردم به درستی که آدم علیه السلام غلام و کنیز [برده] نزاده است و همانا انسان‌ها همگی آزادند.

۱. نهج البلاغه: فرازی از نامه ۳۱.

۲. روضه کافی: ص ۶۹.

بنابراین افراد بشر بر حسب طبیعت، آزاد و مستقل آفریده شده‌اند و هرکس بر جان و مال خویش سلطه دارد و دیگران حق ندارند در مراتب گوناگون او تصرف و دخالت کنند که این ظلم تحمیل است؛ ولی به حکم عقل قطعی از این اصل عدم ولایت، ذات اقدس خداوندی خارج است؛ چون او خالق ما است و امر آفریدن، ایجاد، تربیت، نمودادن و هدایت تکوینی و تشریحی ما به دستان گشاده اوست، همه هستی ما از اوست. ما مملوک حقیقی او هستیم و خلق و امر برای اوست و او بدون اجازه از کسی حق دارد در ملک خویش تصرف کند و همه هستی تکویناً در برابر امر و اراده او خاضع و تسلیم محض هستند و سزاوار است که تشریح را با تکوین هماهنگ ساخته و ما انسان‌ها هم از اراده خدادادی بهترین استفاده را کنیم و در برابر او تسلیم باشیم.

پس یگانه حقیقتی که ولایت ذاتیه دارد، آفریدگار و پروردگار ما است؛ ولی همان خداوند برای پیامبران و امامان معصوم علیهم‌السلام جعل ولایت نموده و به آنها این ولایت را داده و فرموده:

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾^۱؛

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ

الْخَيْرَةُ﴾^۲؛

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنكُمْ﴾^۳؛

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ

۱. احزاب: ۶

۲. همان: ۳۶

۳. نساء: ۵۹

الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ^۱؛

و این ولایت برای نایبان خاص پیامبر و امام و نایبان عام آنان که فقیهان جامع‌الشرایط باشند ثابت است؛ ولی می‌دانیم که ولایت آنان پرتوی از ولایت پیامبر و امام است و ولایت پیامبر و امام نیز پرتوی از ولایت مطلقه کلیه ذاتیه خداوند است، نه اینکه ولایت استقلالی داشته باشند و در حقیقت ولایت آنها، ولایت خداوند و اطاعت از آنان، اطاعت از خداوند است و به همین جهت هرگز با ولایت الهی و اطاعت از خداوند، منافات ندارد و در برابر آن نیست، بلکه در طول آن است.

قرآن کریم و توحید در ولایت

آیات بسیاری بر این مطلب صراحت دارند که برای نمونه چند آیه را می‌آوریم.

۱- ﴿وَمَا لَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ^۲؛ شما جز الله، ولی و

سرپرستی ندارید.

۲- ﴿يَسِّرْ لَهُمْ مِّن دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ^۳؛ آنان غیر از خداوند، ولی و

شفیعی ندارند.

۳- ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ^۴؛ یا اینکه از غیر خدا ولی

و سرپرستی گرفته‌اند، در حالی که فقط خدا ولی است.

۱. مائده: ۵۵.

۲. بقره: ۱۰۷.

۳. انعام: ۵۱.

۴. شوری: ۹.

۴- ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ وِليًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا﴾^۱؛ فقط خدا ولی است و فقط او یاور است.

۵- ﴿قُلْ أَغَيَّرَ اللَّهُ أَخْذِيَّ وَليًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲؛ بگو: آیا غیر از خداوند را ولی خویش قرار دهیم، خدایی که خالق آسمان‌ها و زمین است.

۵- توحید در ربوبیت تشریحی

توحید در ربوبیت تکوینی این شد که غیر از خدا کسی دست‌اندرکار تدبیر جهان نیست و چیزی و کسی بدون اذن و مشیت الهی در تدبیر جهان نقش و تأثیری ندارد و اگر کسی قائل باشد که جهان را خدا آفریده؛ ولی پس از آفرینش، ادارهٔ جهان به دست دیگران است و الله در اداره امور جهان دخالتی ندارد و یا اگر دخالت دارد، شرکایی هم در این امر دارد، او در ربوبیت الهی دچار شرک شده‌است و یکتاپرست کسی است که معتقد باشد که حالا که آفرینندهٔ ما خدا است، اختیار وجود ما هم به دست اوست، تدبیر زندگی ما هم استقلالاً از اوست، جز او حق فرمان‌دادن و قانون‌وضع کردن برای ما ندارد، هر کس دیگری بخواهد به دیگران دستور دهد، دستور بدهد، باید به اذن خداوند باشد، هر قانون باید به پشتوانه امضا و اجازه الهی رسمیت پیدا کند، جز خداوند کسی حق قانون‌وضع کردن برای انسان‌ها را ندارد، همه هستی از اوست، چه کسی حق دارد بدون اذن او به مخلوقات او امر و نهی کند، فرمان بدهد، برای آنان قانون وضع کند؟ او نه تنها در قانون‌گذاری یکتا است و قانون غیر او ارزشی ندارد، مگر به او منتهی شود، بلکه در قضاوت نیز یکتا است و هر قضاوتی جز قضاوت او ارزشی ندارد، مگر به حکم او منتهی شود. در حکومت و اجرا نیز یکتا است و هر

۱. نساء: ۴۵.

۲. انعام: ۱۴.

حکومتی بدون منتهی شدن به او ارزشی ندارد و به همین جهت در نظام مقدس الهی حکم ریاست جمهوری هم باید به امضای ولی فقیه برسد و این از همان دید و بینش توحیدی سرچشمه می‌گیرد.

قرآن کریم مکرراً حکم، حکومت، قضاوت و قانون‌گذاری را ویژه ذات حق دانسته است و در ادامه به چند آیه اشاره می‌کنیم:

۱- ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾^۱؛ این جمله که چند بار در قرآن تکرار شده، مفهوم

وسعی دارد که هم حکم به معنای قانون‌گذاری را شامل می‌شود و هم حکومت و قضاوت را و هم حکم تشریحی و تکوینی را، پس حکم فقط حکم‌الله، و هرگونه حکم و فرمان مخصوص خداوند است، چه در عالم تکوین و چه تشریح.

۲- ﴿وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ

تَرْجَعُونَ﴾^۲؛ واژه حکم در اصل به معنی منع و جلوگیری است، سپس به قضاوت و حکومت نیز اطلاق شده، چرا که قاضی به وسیله حکم قطعی، افراد را از مخالفت با آن یا از کارهای خلاف باز می‌دارد و حاکم در هر سه مورد قانون‌گذاری، قضاوت و اجرا به کار می‌رود و جمله "له الحكم" از دو جهت دلالت بر حصر دارد، یکی از این نظر که «له» مقدم شده و دیگر اینکه واژه «الحکم» به صورت مطلق آمده؛ که هر نوع حاکمیت را شامل است.

۳- ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۳.

۴- ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۴.

۱. همان: ۵۷؛ یوسف: ۴۰ و ۶۷.

۲. قصص: ۷۰.

۳. مائده: ۴۴.

۴. همان: ۴۵.

۵- «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۱.

از این سه آیه نیز به روشنی فهمیده می‌شود که هر حکمی باید بر طبق «ما انزل الله» باشد و حکم به «غیر ما انزل الله» در مواردی موجب کفر، در مواردی سبب ظلم و در مواردی باعث فسق است.

قابل توجه اینکه انحصار حاکمیت به خداوند، مانع از آن نیست که خداوند آن را در اختیار پیامبران و امامان معصوم یا بندگان صالح دیگر قرار دهد، سخن از سرچشمه اصلی حاکمیت است (همان‌گونه که مخصوص بودن حمد و ستایش به ذات پاک او مانع از این نیست که انسان بندگان صالحی را که واسطه در نعمتند یا والدین و معلم را سپاس گوید؛ ولی باید توجه داشت که همه آوازه‌ها از اوست).

در آیاتی حاکمیت؛ یعنی قضاوت ویژه خدا است: «أَفَغَيْرَ اللَّهِ أُبْتَغَى حَكْمًا

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ»^۲، آیا غیر خدا را حکم قرار دهیم، در حالی که او

کتاب را بر شما فرو فرستاده است، در آیاتی حاکمیت؛ یعنی قانون‌گذاری و اجرا مخصوص خداست و حکومت یک امانت الهی است و حاکمان باید به صورت نمایندگان خدا عمل کنند؛ یعنی قوانین صاحب اصلی حکومت را که خداوند باشد،

رعایت کنند: «بَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ

بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ»^۳؛ از تفاوت‌های روشن میان بینش توحیدی و بینش

شرک‌آلود در امر حکومت این است که انسان یکتاپرست، حکومت را در تمام ابعادش قانون، اجرا و قضاء از خدا می‌داند که به پیامبران الهی و اوصیاء آنها و صالحان امت‌ها رسیده است. این حاکمان باید خود را در برابر خدا مسئول ببینند،

۱. همان: ۴۷.

۲. انعام: ۱۱۴.

۳. ص: ۲۶.

قبل از هر چیزی رضای او را در نظر بگیرند و برای بندگان او خدمت‌گذارانی دلسوز و امین باشند. چنین حکومتی می‌تواند با الهام‌گرفتن از پیام خالق، خلق را رهبری کند نه اینکه دنباله‌رو خواسته‌های انحرافی و گناه‌آلود این و آن گردد. در منطقی قرآن دو حکم بیشتر نیست: ۱- حکم الله ۲- حکم الجاهلیه آنجا که می‌فرماید: ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾! و اگر حکمی، (قضاوتی، حکومتی، تشریحی) حکم‌الله نبود حتماً حکم جاهلیت است.

افزون بر تأکید قرآن بر توحید در ربوبیت تشریحی، از نظر برهانی نیز مطلب روشن است و در ادامه به سه برهان اجمالی بسنده می‌کنیم.

الف. وقتی پذیرفتیم که تنها خداوند خالق و مالک حقیقی ما است و ما ملک او هستیم، پس قانون و برنامه هم باید از او باشد و دیگران حق قانون‌گذاری ندارند، مگر به اذن خداوند.

ب. وقتی در نظام تکوین، ربّ تکوینی فقط خدا است، پس باید در نظام تشریح، هم ربّ تشریحی فقط خداوند باشد تا هماهنگی و انسجام کامل میان دو نظام تکوین و تشریح پدید آید.

ج. چه کسی جز خالق ما از نیازهای فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، روحی و جسمی ما آگاه است؟ چه کسی انسان‌شناس واقعی است و از تمام زوایای وجود او با خبر است؟

چه کسی سعادت واقعی و ابدی انسان را کامل‌تر از همه واقف است؟ او جز خداوند و کسانی که خدا علم انسان‌شناسی را به آنها داده، کس دیگری نیست، هیچ دانشمندی مدعی نیست که همه ابعاد شخصیت انسان را می‌شناسد یا خواهد شناخت و بنابراین خداوند است که حق تشریح، قانون، امر و نهی و باید و

نباید دارد و برای سعادت بشر باید برنامه‌ریزی کند.

ع- توحید در هدایت

توحید در هدایت؛ یعنی هدایت فقط از جانب خدا است و هادی تنها اوست و اگر در مواردی هدایت به برخی از پیامبران نسبت داده شده؛ مثل: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»^۱؛ و یا به قرآن نسبت داده شده: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»^۲؛ در طول هدایت الهی و به اذن و مشیت اوست، نه در برابر آیاتی که توحید در هدایت را دلالت دارند، در قرآن بسیار است که چند آیه را یادآور می‌شویم.

۱. «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»^۳؛ این تو

نیستی که هر کس را دوست می‌داری، هدایت می‌کنی؛ ولكن خداوند است که هر که را بخواهد، هدایت می‌کند.

۲. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ»^۴؛

سپاس پروردگاری را که ما را به این امر هدایت نمود و اگر او ما را هدایت نمی‌کرد، هرگز ما خود هدایت نمی‌شدیم.

۳. «لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»^۵؛ هدایت آنان دست

تو نیست و این خداوند است که هر که را بخواهد [و مشیت حکیمانه‌اش تعلق

۱. انبیاء: ۷۳.

۲. اسراء: ۹.

۳. قصص: ۵۶.

۴. اعراف: ۴۳.

۵. بقره: ۲۷۲.

بگیرد] هدایت می‌کند.

۴. ﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ﴾^۱؛

شرکای شما هدایت‌کننده به سوی حق نیستند و این الله است که به راه حق هدایت می‌کند.

۷- توحید در عبادت

مرتبۀ چهارم از مراتب اصلی توحید، عبارت است از توحید در عبادت و سه بخش دارد.

✓ توحید در الوهیت

✓ توحید در عبودیت

✓ توحید در اطاعت

بخش اول توحید نظری و از نوع شناختن و معتقدشدن است و دو بخش اخیر توحید عملی و از نوع به‌کار بستن است.

توحید در الوهیت

منظور از توحید در الوهیت عبارت است از شناخت و عقیده پیدا کردن به اینکه معبودی جز ذات حق وجود ندارد و او یکتا معبود ما است «لا اله الا الله» البته ممکن است بگویید: ما در جهان معبودهای زیادی را می‌شناسیم که انسان‌ها آنها را می‌پرستند، بنابراین چگونه می‌گویید معبودی جز الله وجود ندارد؟ پاسخ آن است: مراد معبود بالفعل نیست و گرنه در میان قبایل گوناگون، معبودهای فراوانی وجود داشته و دارند و خیلی‌ها اله و معبودشان، هوای نفسشان

است و به قول قرآن کریم: ﴿أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾^۱؛ بلکه منظور معبود شأنی است؛ یعنی آن ذاتی که شأنیت پرستیده‌شدن را دارد و شایستهٔ پرستش است و معبود به حق است، او فقط الله است و جز او هیچ‌کس و هیچ چیز شایستهٔ پرستش نیست، معبود حقیقی فقط اوست و بقیه معبودهای ساختگی هستند. پس منظور شایستگی برای عبادت است، ولو در خارج در تمام کرهٔ زمین یک نفر هم خدا را عبادت نکند و عقیده به الوهیت نداشته باشد، مگر حجت خداوند که در هر عصر و زمان هست. مثلاً در زمان ابراهیم همگان بت‌پرست و خورشید، ماه و ستاره‌پرست بودند و تنها ابراهیم خداپرست بود، ولی در همان زمان هم همه بی‌راهه می‌رفتند و معبود حقیقی را رها کرده و نشناخته به سراغ معبودهای ساخته و پرداخته خودشان می‌رفتند و به تعبیر قرآن کریم: ﴿أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحُوتُونَ﴾^۲؛ آیا آنچه را با دست خود تراشیده‌اید پرستش می‌کنید؟ پس کلمه طیبه «لا اله الا الله»؛ یعنی معبود حقیقی فقط الله است و جز او معبود به حقی وجود ندارد.

* برهان‌های توحید در الوهیت

مهم‌ترین برهان این مدعا آن است که توحید در الوهیت، نتیجهٔ مراتب قبلی توحید است؛ یعنی وقتی باور کردیم که واجب‌الوجودی جز ذات او نیست و همه موجودات جهان جز او ممکن‌الوجودند (توحید ذات) و معتقد شدیم که خالق و آفریدگاری جز او نیست، پروردگاری جز او نیست، مالک و صاحب اختیاری جز او نیست، اوست که ما را آفریده، اوست که به ما این همه نعمت داده، اوست که همهٔ هستی، کمالات و نعمت‌های ما از اوست، ما ربط محض به او هستیم و از

۱. جائیه: ۲۳؛ فرقان: ۴۳.

۲. صافات: ۹۵.

خود هیچ نداریم و لحظه به لحظه از او به ما افاضه وجود، هستی و کمالات وجودی و نعمت‌های بی‌پایان می‌شود، او مولای حقیقی ما است او حافظ و نگهبان ما است، او مالک ما است، او مدبّر ما است، او ولی نعمت اصلی ما است. نتیجه این شناخت‌ها و باورها این خواهد شد که تنها از او باید اطاعت کنیم، تنها در برابر او تسلیم باشیم و تنها او را سزاوار پرستش بدانیم و جز او احدی را مستحق عبادت ندانیم. قرآن کریم نیز ضمن آیاتی به این برهان اشاره دارد که در ادامه سه آیه را نقل می‌آوریم.

الف: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ﴾^۱؛

تحقیقاً کسانی از غیر خداوند که می‌خوانید هرگز مگس نیافریده‌اند حتی اگر همه دست به دست هم دهند.

ب: ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾^۲؛ و آنان

که از غیر خداوند می‌خوانند [بت‌ها] چیزی را نیافریده‌اند؛ بلکه خود آنها آفریده شده‌اند.

ج: ﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾^۳؛ آنان از غیر

الله معبودهایی برگزیدند که هیچ چیزی نیافریده‌اند، بلکه خودشان هم مخلوق‌اند. دلیل دیگر: پرستیدن در واقع اظهار بندگی کردن و خود را در اختیار کسی قراردادن بی‌چون و چرا است و اظهار اینکه من مال تو هستم؛ یعنی بندگی همین معنا را افاده می‌کند و چنین کاری نسبت به کسی سزاوار است که کمال مطلق باشد و از هر عیب و نقصی پاک باشد تا هر انسان باشعوری به حکم عقل فطری در برابر او خضوع و کرنش نماید و او را بپرستد. اصولاً کرنش در برابر

۱. حج: ۷۳.

۲. نحل: ۲۰.

۳. فرقان: ۳.

دیگری یا به خاطر آن است که انسان خود را وامدار او می‌داند و او را ولیّ نعمت خویش می‌شناسد و یا به خاطر آن است که او را کمال مطلق می‌داند و با تمام وجود کمال را می‌ستاید و کمال مطلق را می‌پرستد و هر دو جهت در مورد پروردگار هست؛ زیرا هم هستی ما و کمالات مادی و معنوی ما از اوست و هم او ذات بی‌بدیلی است که دربردارنده همه کمالات در حدّ اعلای آن؛ یعنی به‌گونه نامتناهی است، پس حقیقتاً سزاوار پرستش است.

* حدّ توحید در اسلام

از نظر قرآن کریم و اسلام، یکتاپرست واقعی کسی است که واجب‌الوجود را یگانه و یکتا بداند و عقیده به توحید در وجوب داشته باشد، خالق هستی را فقط خداوند بداند، فاعل و مؤثر حقیقی در کل هستی را فقط الله بداند و جز او خالق و فاعل مستقلی قائل نباشد، مالک هستی را فقط خدا بداند، مدیر، مدبّر و مربّی حقیقی را در تکوین و تشریح فقط خدا بداند و افزون بر تمام اینها، معبود حقیقی را هم فقط خدا بداند و معتقد به الوهیت الله و عدم الوهیت غیر او باشد و این حد توحید است. بنابراین شعار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و شعار اسلام این است: «لا اله الا الله» نه لا واجب‌الوجود الا الله، نه «لا خالق الا الله» نه «لا ربّ الا الله» بلکه «لا اله الا الله» که چکیده تمام آنها است و هرکس این مرتبه از توحید را دارد، به یقین مراتب قبلی را هم دارد و از نظر اسلام شهادتین که موجب ورود در جرگه اسلام و خروج از زمرهٔ کافران است، با شهادت به الوهیت پروردگار آغاز می‌شود و می‌گوییم: اشهد ان لا اله الا الله. دارابودن سایر مراتب توحید بدون مرتبهٔ اخیر؛ یعنی توحید در الوهیت فایده‌ای ندارد و مایهٔ رستگاری و درستی نمی‌شود و شاهد مطلب ابلیس است که خداوند را به عنوان خالق هستی قبول

دارد و می‌گوید: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»^۱؛ و نیز به عنوان ربّ و پروردگار قبول دارد و می‌گوید: «رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»^۲؛ ولی در برابر خداوند تسلیم نیست و چون و چرا می‌کند و استکبار به خرج می‌دهد و امر خدا را اجابت نمی‌کند و در واقع توحید در عبادت ندارد و به همین دلیل رانده می‌شود و مورد لعنت ابدی خداوند قرار می‌گیرد و پیشاپیش اهل جهنم به عذاب ابدی گرفتار می‌شود، پس توحید ناب، معجونی است مرکب از تمام مراتب توحید که تا به حال ذکر شد. البته مراتب دیگری از توحید وجود دارد که در آینده به آنها خواهیم پرداخت؛ ولی آنها شرط کمال است نه شرط صحّت و چنین نیست که کسی آنها را دارا نبوده، یکتاپرست نباشد.

* توحید در الوهیت از دیدگاه قرآن

واژه اله با مشتقاتش (به صورت مضاف به ضمیر یا به صورت تثنیه یا جمع) در حدود یکصد و پنجاه مرتبه در قرآن کریم به کار رفته و بیشتر در مورد باری تعالی و اثبات توحید در الوهیت استعمال شده است. در ادامه به چند نمونه اشاره می‌کنیم.

الف: «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ»^۳؛ الله پروردگار شما است، معبودی جز او وجود ندارد، آفریدگار هر چیزی است، پس او را پرستش کنید.

در این آیه بر توحید در ربوبیت، الوهیت و خالقیت تکیه کرده، سپس عبادت را بر اینها مترتب ساخته؛ یعنی حال که ربّ شما خدا است، معبود به حق فقط

۱. اعراف: ۱۲؛ ص: ۷۲.

۲. حجر: ۳۶؛ ص: ۷۹.

۳. انعام: ۱۰۲.

اوست، آفریدگار همه چیز اوست، پس او را پرستش کنید؛ یعنی ذاتی که دارای این ویژگی‌ها باشد، شایستهٔ پرستش است.

ب: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا

فَاعْبُدُونِ﴾^۱؛ ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر اینکه به او وحی می‌کردیم که اله و معبودی جز من نیست، پس مرا پرستید. معلوم می‌شود دعوت به توحید در الوهیت در رأس برنامه‌های پیامبران الهی بوده است.

ج: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ﴾^۲؛ خداوند خودش

گواهی می‌دهد که اله و معبودی جز او وجود ندارد و فرشتگان و صاحب علم نیز شاهد این مطلب هستند.

د: در پنج آیه با استفهام انکاری می‌فرماید: آیا معبود دیگری در کنار خداوند

وجود دارد؟

﴿إِلَهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ﴾^۳ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ﴾^۴ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۵ أَلَيْسَ

مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۶

ه: ﴿إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ﴾^۷؛ در این جمله با حصر و با تأکید تمام می‌فرماید:

فقط اله و معبود شما یکی است.

۱. انبیاء: ۲۵.

۲. آل عمران: ۱۸.

۳. نمل: ۶۴-۶۰.

۴. صافات: ۴.

و: ﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَأِ إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾^۱؛ در این آیه ابتدا بر توحید در ربوبیت تکیه شده، سپس بر توحید در مالکیت، حاکمیت و سلطنت تکیه شده، در پایان هم توحید در الوهیت را مطرح نموده که نتیجه توحید در ربوبیت و مالکیت است.

ز: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾^۲؛ در این آیه مهم‌ترین امتیاز پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را وحی الهی می‌داند که به او وحی می‌شود و او با وحی مرتبط است و در میان تمام آنچه به او وحی می‌شود، بر توحید در الوهیت تکیه می‌شود که فقط اله و معبود شما یک اله است و شما چند معبود ندارید.

توحید در عبودیت

توحید در الوهیت، توحید نظری بود؛ یعنی معتقد باشیم که معبودی جز او وجود ندارد و غیر از واجب‌الوجود، احدی شایسته پرستش نیست. توحید در عبودیت و بندگی توحید عملی است؛ یعنی جز او را نپرستیم، در برابر غیر او سر تسلیم فرود نیاوریم، جز به درگاه او سجده نکنیم.

حساس‌ترین بخش توحید، توحید در عبادت است و می‌توان گفت: سرفصل دعوت پیامبران و نخستین پایگاه آنان مسئله توحید در عبادت بوده و درگیری‌هایی که با مشرکان داشته‌اند، بیشتر از اینجا سرچشمه می‌گرفته است، پیامبران آمدند تا بندگان خدا را از بندگی بندگان خدا (طاغوت‌ها و مستکبران) و مخلوقات خدا (سنگ‌ها، چوب‌ها، ماه، خورشید و...) خارج ساخته و به بندگی خدا دعوت کنند، تا به مردم عالم بگویند که عبد خدا باشید، تنها در برابر فرمان‌های خداوند خاضع و خاشع باشید و گوش به فرمان ربّ العالمین باشید و در برابر او

۱. زمر: ۶

۲. کهف: ۱۱۰.

خم و راست شوید، قیام و قعودتان برای او باشد، حرکت و سکون شما فقط برای رضای او باشد، گفتار و سکوتتان برای او باشد و... .

دلیل توحید در عبادت

توحید در عبادت، نتیجه و لازمه توحید در الوهیت است؛ یعنی چون او را شایسته پرستیدن می‌دانیم، پس او را می‌پرستیم (ایدئولوژی، زاینده جهان‌بینی است) همان‌طور که توحید در الوهیت، خود نتیجهٔ توحید در خالقیت، مالکیت و ربوبیت بود؛ یعنی چون او ما را آفریده و همهٔ هستی ما از اوست، او مالک و صاحب اختیار ما است، او مدبر و مربی ما است و ما هر چه هستیم و هر که هستیم و هر چه داریم از اوست، پس تنها او سزاوار پرستش، تعظیم، تکریم و کرنش در برابر اوست و چون تنها او شایستهٔ عبادت است، پس در عمل هم تنها او را می‌پرستیم. بنابراین می‌توان گفت توحید در عبادت، عبارت است از نهایت خضوع و خشوع قولی و عملی که از اعتقاد به الوهیت ذات خداوند سرچشمه می‌گیرد.

تعظیم، تکریم و نهایت احترام و خضوع در برابر پیامبران، امامان علیهم‌السلام، صاحبان حق، والدین، معلّم و هرکس که به ما نعمتی می‌دهد، عبادت او محسوب نمی‌شود؛ زیرا از عقیده به الوهیت او سرچشمه نمی‌گیرد، ما پیامبر و امام را معبود خویش نمی‌دانیم، بلکه آنها را بندهٔ صالح خدا می‌دانیم و به فرمان خود ذات حق در برابر آنان کرنش می‌کنیم و نهایت احترام را برای آنان قائلیم.

در پایان کلامی از استاد مطهری رحمته‌الله نقل می‌کنیم. ایشان تحت عنوان توحید در عبادت، چنین می‌فرماید:

مراتب سه‌گانه‌ای که تا به حال برای توحید گفتیم، توحید نظری و از نوع شناختن است؛ اما توحید در عبادت توحید عملی و از نوع بودن و شدن است، آن مراتب توحید، تفکر و اندیشه

راستین است و این مرحله از توحید، «بودن» و «شدن» راستین، توحید نظری بینش کمال است و توحید عملی، جنبش در جهت رسیدن به کمال توحید نظری پی بردن به یگانگی خدا است و توحید عملی، یگانه شدن انسان است، توحید نظری، دیدن و توحید عملی، رفتن. توحید عملی یا توحید در عبادت؛ یعنی یگانه پرستی و به عبارت دیگر: در جهت پرستش حق یگانه شدن... توحید عملی؛ یعنی تنها خدا را مطاع و قبله روح و جهت حرکت و ایده آل قراردادن و طرد هر مطاع و جهت و قبله و ایده آل دیگر؛ یعنی برای خدا خم شدن و راست شدن، برای خدا قیام کردن، برای خدا خدمت کردن، برای خدا زیستن، برای خدا مردن، آن چنان که ابراهیم علیه السلام فرمود: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۱ ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾^۲ این توحید ابراهیمی، توحید عملی اوست، کلمه طیبه لا اله الا الله بیش از هر چیز ناظر بر توحید عملی است؛ یعنی جز خدا شایسته پرستش نیست.^۳

۱. انعام: ۷۹.

۲. همان: ۱۶۳ - ۱۶۲.

۳. مجموعه آثار: ج ۲، ص ۱۰۶ - ۱۰۴.

قرآن و توحید در عبادات

آیات قرآن لبریز از دعوت به توحید در عبادت است، برای نمونه به چند آیه توجه می‌کنیم.

۱- ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾^۱؛

ما برای هر امتی پیامبری مبعوث کردیم [که پیامش این بود] خدا را پرستش کنید و از طاغوت اجتناب کنید.

از این آیه به روشنی استفاده می‌شود که توحید در عبادت، برنامه اصلی تمام رسولان الهی بوده و همگی مردم را به یگانه‌پرستی و پرهیز از طاغوت دعوت کرده‌اند.

۲- ﴿يَا كُوفِرُوتُ عِبُدُوا اللَّهَ﴾؛ این جمله را هر مسلمان در شبانه روز حداقل ده بار تکرار

می‌کند و شعار مسلمانان از روز اول این بوده که خدایا فقط تو را عبادت و بندگی می‌کنیم؛ یعنی بنده غیر تو نیستیم.

۳- ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ

غَيْرُهُ﴾^۲؛ ما نوح را به سوی قومش روانه داشتیم و او به قومش فرمود: ای قوم الله را پرستش کنید، اله و معبودی جز الله برای شما نیست.

[در زمان نوح چنان‌که از آیه ۲۳ سوره نوح استفاده می‌شود. بت‌های متعدد و رنگارنگی به نام‌های: وَدَّ، سُوَاع، يَعْقُوب، و نَسْر به ترتیب به شکل‌های مرد، زن، شیر، اسب و باز بودند و در محیط آنها خودنمایی می‌کردند و با تمام وجود آنها را می‌پرستیدند.]

۱. نحل: ۳۶.

۲. اعراف: ۵۹.

۴- ﴿إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾؛ همانا الله

پروردگار من و شما است، پس او را بپرستید، این راه راست است. در این آیه از راه توحید در ربوبیت بر توحید در عبادت استدلال شده؛ یعنی چون الله، ربّ و صاحب اختیار شما است و ادارهٔ جمیع مراتب هستی شما در دست قدرت اوست، [پس او شایستهٔ پرستش است] پس او را بپرستید.

انسان‌ها از نظر انگیزهٔ عبادت و بندگی به سه گروه تقسیم می‌شوند.

الف. گروهی به شوق رسیدن به بهشت و نعمت‌های آن، خدا را عبادت می‌کنند؛ این عبادت سوداگران و بازرگانان است.

ب. گروهی از ترس جهنم و عذاب‌های آن بندگی خدا می‌کنند؛ این عبادت بردگان و فرومایگان است.

ج. گروهی به منظور شکر و سپاس از نعمت‌های بی‌کران خداوند، در برابر او به خاک می‌افتند و او را می‌پرستند؛ این عبادت آزادگان و رادمردان جهان است. امیرالمؤمنین علیه السلام در کلمه‌ای از کلمات قصار می‌فرماید:

انَّ قوماً عبدوا اللهَ رغبةً فتلک عباده التجار، و انَّ قوماً عبدوا اللهَ

رهبه فتلک عباده العبيد، و انَّ قوماً عبدوا اللهَ شکرًا فتلک عباده

الاحرار.^۲

بر اساس این سخن، عبادت کامل آن است که به منظور شکر نعمت باشد؛ یعنی چون هستی ما از اوست، همه نعمت‌های ما از اوست. عقل می‌گوید در برابر نعمت دهنده حقیقی و ولیّ نعمت واقعی کرنش کن و در کلام دیگری از امام علی علیه السلام می‌خوانیم: الهی ما عبدتک خوفاً من نارک و لا طمعاً فی جنتک بل

۱. مریم: ۳۶.

۲. نهج البلاغه: کلمه ۲۳۷.

و جدتک اهلاً للعباده فعبدتک؛^۱ در این سخن امام علیه السلام روی کمال مطلق بودن و توحید در الوهیت تکیه می‌کند و می‌فرماید: خدایا من به طمع رسیدن به بهشت یا از ترس رفتن به دوزخ، تو را پرستش نمی‌کنم؛ بلکه از آنجا که تنها تو را شایسته پرستش می‌دانم، بنابراین تو را می‌پرستم؛ یعنی توحید نظری و جهان‌بینی و عقیده‌ام مرا وادار به توحید عملی و کرنش در برابر ذات تو می‌نماید. در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

حروف العبد ثلاثه فالعین علمه بالله و الباء بونه عمن سواه و الدال دونه من الله بلا کیف و لا حجاب؛^۲

کلمه عبد سه حرف دارد [ع - ب - د] حرف عین، رمز علم و معرفت او به خداوند است و حرف باء، اشاره به دوری و فاصله‌گرفتن او از غیر خدا است و حرف دال، علامت نزدیک-شدن او از خداوند است، به گونه‌ای که میان او و خداوند هیچ حجاب و پرده‌ای نباشد. [خدا را با چشم دلیل ببینید و پرستش کنید].

تقسیمات گوناگون عبادت

- ۱- عبادت؛ یا قولی است که با ذکرها و وردهایی اظهار بندگی می‌کند و یا فعلی است که با عمل بندگی خویش را در برابر ذات خداوند ابراز می‌کند.
- ۲- عبادت؛ یا بدنی است (نماز، روزه، جهاد) یا مالی است (خمس، زکات، انفاقات) و یا هم بدنی و هم مالی است (حج).

۱. بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۴.

۲. مصباح الشریعه، ص ۸.

۳- عبادت؛ یا ارادی و اختیاری است که ویژه موجودات مختار و باراده است (جن و انسان) و یا غیر اختیاری و تکوینی است که شامل همهٔ جهان هستی می‌شود و همه در برابر خداوند خاضع و خاشع و تسلیم‌اند. به قول خداوند متعال در قرآن:

﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱؛

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ﴾^۲؛

﴿يَسْبُحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^۳؛ همه ساکنان آسمان‌ها و

زمین در برابر خداوند تسلیم و رامند و همه تسبیح‌گوی او هستند.

۴- عبادت؛ یا جسمانی و ظاهری است و یا روحانی و باطنی و قلبی است که اعتقاد به وحدانیت، تفکر و اندیشه در این امور باشد و بلکه عبادت روحانی به مراتب از عبادات جسمانی برتر و بالاتر است.

در پایان فرق توحید در الوهیت با توحید در عبادت کاملاً روشن شد که اولی از نوع شناختن و اعتقاد است؛ یعنی خدا را به اهلّیت برای عبادت قبول داشتن و قلباً باور کردن و دومی از نوع عمل است؛ یعنی فقط در برابر او تسلیم‌بودن و البته این تسلیم و بندگی کلید گنج‌های معانی است و راه رسیدن به هر کمالی از کمالات معنوی بندگی خدا است و هر کس از پیامبران، امامان و اولیای الهی به هر درجه‌ای رسید، در سایه بندگی و تسلیم بود که از حوصلهٔ این گفتار خارج است.

۱. آل عمران: ۸۳

۲. اسراء: ۴۴

۳. جمعه: ۱؛ تغابن: ۱.

توحید در اطاعت

توحید در اطاعت؛ یعنی از نظر فکر و اندیشه، فقط خداوند را اطاعت‌کننده مطلق و بی‌قید و شرط و مستقل بدانیم و از نظر مقام عمل نیز فقط از او اطاعت نماییم، فقط فرمانبردار او باشیم، جز او احدی اطاعت‌کننده مطلق و بی‌قید و شرط نیست و در روایات متعددی می‌خوانیم.

- لا طاعه فی معصیته الله و انما الطاعه فی المعروف؛^۱ اطاعت از دیگری در معصیت خدا جایز نیست، اطاعت تنها در معروف است.
- امام علی علیه السلام می‌فرماید: لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق؛^۲ هرگز اطاعت از مخلوق در معصیت خالق جایز نیست.
- امام علی علیه السلام: لا دین لمن و ان بطاعه المخلوق فی معصیه الخالق؛^۳ کسی که اطاعت مخلوق را در معصیت خالق آیین خود قرار دهد، دین ندارد.

از این روایات به روشنی استفاده می‌شود که هیچ مخلوقی اطاعت از او مطلق نیست و اگر اطاعت از پیامبران الهی، امامان معصوم علیهم السلام، فقیه جامع‌الشرایط، والدین و... لازم است تا زمانی است که آنان امر به معروف و نهی از منکر نمایند و اگر روزی امر به معصیت یا نهی از طاعت الهی نمایند، اطاعت آنها واجب نیست [البته پیامبر، امام معصوم و فقیه عادل تا زمانی که معصوم و عادل‌اند، هرگز به معصیت الهی دعوت نمی‌کنند؛ ولی بر فرض محال اگر هم دعوت کنند، اطاعت آنها لازم نیست]. بنابراین اگر پدر و مادری فرزند خویش را از

۱. صحیح مسلم: ج ۳، ص ۱۴۶۹.

۲. نهج البلاغه: کلمات قصار، کلمه ۱۶۵.

۳. بحار الانوار: ج ۷۳، ص ۳۳.

نمازخواندن، روزه‌گرفتن و حج‌کردن (در صورت وجوب اینها) منع کنند، فرزند حق ندارد از آنها پیروی کند و به همین جهت در قرآن می‌خوانیم: اگر والدین کوشش کنند که فرزندان بی‌دین و مشرک شود، فرزند حق ندارد از آنها اطاعت کند.^۱

اگر همسری به حد استطاعت رسیده و حج بر او واجب شده، شوهر حق ندارد او را از رفتن به مکه منع کند و اگر ممانعت کرد، اطاعت از او بر زن لازم نیست. همچنین اطاعت مخلوق هرچند شخص اول جهان که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد، استقلالی نیست و چنین نیست که پیامبر یا امام در عرض خدا و در کنار او جداگانه اطاعت داشته باشد، بلکه در طول خداوند است و چون خداوند فرمان داده که از امام یا پیامبر پیروی کنیم، اطاعت‌کننده او هستیم، بنابراین در قرآن کریم می‌خوانیم: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»^۲؛ جای دیگر می‌فرماید: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»^۳؛

دلیل توحید در اطاعت روشن است؛ زیرا او خالق، ربّ، مالک، ولی، اله ما و... است و عقل هر عاقلی او را به پیروی بی‌چون و چرا و اطاعت بی‌قید و شرط از چنین ذات مقدسی ملزم می‌سازد و پیروی‌نکردن را نوعی ظلم و تعدّی بر مولی و بیرون‌شدن از جرگه بندگی می‌داند.

مراتب دیگر توحید

به طور کلی توحید دو بخش دارد؛

۱. توحید نظری

۱. عنکبوت: ۸؛ لقمان: ۱۵.

۲. نساء: ۶۴.

۳. همان: ۸۰.

۲. توحید عملی

آنچه تا به حال مطرح شد، بیشتر دربارهٔ توحیدی نظری بود؛ یعنی خدا را به احدیّت و بساطت بشناسیم، خدا را به وحدانیّت و یگانگی بشناسیم، خدا را به خالق، مالک، مربی بودن و... بشناسیم، البته توحید در بندگی و اطاعت هم مطرح شد که مربوط به توحید عملی است و به جهت اهمیت عنوان شد. اما توحید عملی که مربوط به عمل انسان است، دو بخش دارد؛

الف) آنچه مربوط به عمل جوارحی و ظاهری است.

ب) آنچه مربوط به فعل قلب و عمل دل است؛ ولی به هر حال مربوط به عمل است و این بخش مصداق‌های فراوانی دارد که در ادامه چند مورد را خلاصه‌وار یادآور می‌شویم.

* توحید در استعانت

توحید در استعانت آن است که فقط خداوند را یاری‌دهنده بدانیم و در هر حال از او طلب یاری کنیم، در مشکلات و سختی‌ها به او پناه ببریم، او را بخوانیم، بر او اعتماد کنیم، او را وکیل خود ساخته و کارها را به او واگذار کنیم و از او بخواهیم که برای ما خیر مقدر کند و ما را بر غلبه بر مشکلات کمک کند.

دلیل این توحید روشن است؛ زیرا وقتی اثرگذاری در عالم جز او نیست، وقتی کلیدهای گنج‌های آسمان و زمین نزد اوست، وقتی همه ذرات زمین و آسمان لشکریان او هستند، وقتی جز به ارادهٔ او سود و زبانی به ما نمی‌رسد، وقتی دیگران همه فقر محض‌اند و از خود هیچ ندارند؛ پس استعانت از آنها خردمندانه نیست، گدا و نادار باید از غنی و دارا طلب کمک کند، نه از گدای دیگری مثل خودش. اگر ما به امامان، پیامبران و اولیاء الهی متوسل می‌شویم، بدان معنی نیست که آنها را مستقل می‌دانیم و آنها می‌توانند بدون خواست خداوند و اذن او به ما کمکی بکنند تا با توحید در استعانت منافات داشته باشد، بلکه از این باب

است که آنها در دادگاه خداوند آبرومند هستند و خداوند به تقاضای آنان و وساطتشان اعتنا می‌کند و می‌پذیرد و کاملاً طبیعی است که انسان برای دستیابی به یک مقام بزرگ از وسایط استفاده کند و اینها پل ارتباطی هستند و بنابراین در قرآن کریم تعبیر به وسیله شده و فرمود: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»^۱؛ طلب کنید به سوی خداوند وسیله، بدون واسطه نروید و آنان هم از خداوند می‌طلبند که مشکل و گرفتاری گرفتار برطرف گردد و گرنه مستقلاً خودشان توان رفع گرفتاری‌ها را ندارند. بنابراین رجوع به اولیاء خدا و متوسل شدن به آنها و کمک‌خواستن از آنها با توحید در استعانت منافی نیست.

قرآن کریم و توحید در استعانت

آیات قرآن به وضوح این مطلب را می‌رساند.

الف. «وَأَيُّكُمُ النَّسْتَعِينُ»؛ این جمله را هر فرد مومنی حداقل ده بار در شبانه روز بر زبان جاری می‌کند و می‌گوید: خدایا فقط و فقط از تو طلب یاری و کمک می‌خواهیم و حتی خود پیامبر، امامان و اولیاء الهی نیز مأمورند این جمله را با تمام وجود بگویند و بلکه به مراتب بیش از دیگران این سخن توحیدی را بر زبان جاری می‌ساختند و بیش از همه بدان عقیده داشتند.

ب. «وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ»^۲؛ تنها الله آن حقیقتی است که مستعان [طلب یاری

شده] است.

ج. «وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ»^۳؛ پروردگار ما هم رحمن است و هم مستعان

و طلب یاری شده.

۱. مائده: ۳۵.

۲. یوسف: ۱۸.

۳. انبیاء: ۱۱۲.

* توحید در ترس

توحید در ترس آن است که تنها از خداوند بیم داشته باشیم، جز او از احدی نترسیم و نهراسیم، یکتاپرست کامل کسی است که فقط از خدا بترسد و از شیاطین جن و انس و ایادی آنها و قدرت‌های استکباری عالم وحشتی نداشته باشد (البته ترس از خدا در واقع ترس از حرمت‌شکنی است؛ یعنی از این بترسد که حرمت احکام الهی را بشکند، واجبی را ترک کند، حرامی را مرتکب شود، به بندگان خدا ستمی روا بدارد، کاری کند که سبب خشم و غضب و سخط الهی شود و...)

دلیل توحید در خوف

وقتی اثرگذاری جز او نیست و به گفته شاعر:

و اگر تیغ عامل بجنبد ز جای نبرد رگی گر نخواهد خدای

اگر همهٔ قدرت‌های استکباری در کنار صدام قرار بگیرند و بخواهند و عملاً هم اقدام کنند تا جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی را نابود کنند؛ ولی خدا نخواهد که آنها به هدف شومشان برسند و بخواهد که این نظام باقی باشد، وقتی قدرت حقیقی از اوست و تا او نخواهد کم‌ترین گزندى به انسان نمی‌رسد، دیگر ترس و هراس از دیگران مفهومی ندارد، ترس از شرکت در جهاد و دفاع معنی ندارد، ترس از امر به معروف کردن و نهی از منکر نمودن معنی ندارد و....

مصدق روشن توحید در ترس در سده اخیر، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی

حضرت امام خمینی علیه السلام است که در برابر همه قدرت‌های شیطان‌ی ایستاد و سرسوزنی نترسید و کوتاه نیامد و خود فرمود: والله در عمرم از کسی نترسیده‌ام؛ ولی همین یگانه‌پرست کامل و عارف واصل در برابر عظمت الهی و از ترس خدا مثل ابر بهاری می‌گرید و می‌لرزد و تمام وجودش را ترس از خدا پر کرده است.

قرآن کریم و توحید در ترس

در قرآن آیات زیادی داریم که می‌فرماید: از غیر خدا نترسید و تنها از خداوند هراسناک باشید؛ برای نمونه به سه آیه اشاره می‌کنیم.

الف) ﴿فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ﴾^۱؛ از مردمان نترسید و از من بترسید.

ب) ﴿الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾^۲؛ آنان که پیام‌های الله را به مردم می‌رسانند و از او خشیت دارند و از احدی جز الله نمی‌ترسند.

ج) ﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۳؛ همانا این شیطان است که دوستان خویش را می‌ترساند، پس شما [مسلمانان] از آنها نترسید و از من بترسید، اگر دارای ایمان هستید.

* توحید در امید

همان‌گونه که تنها باید از خداوند بیمناک باشیم، همچنین باید تنها به او امیدوار باشیم جز به او به دیگری امیدی نداشته باشیم. تنها او را مرجع و پناهگاه آرزوهای خویش بدانیم، امید کمک و نجات از او داشته باشیم. دلیل این مطلب آن است که لازمه اعتقاد به خالقیت، مالکیت و ربوبیت او این است که تنها به او امیدوار باشیم. زیرا او می‌تواند گره از کار ما بگشاید، اوست که از خزانه بی‌انتهایش هر چه بخواهد به ما می‌دهد، اوست که همه هستی ما از اوست، جز او کسی در این عالم مستقلاً کاره‌ای نیست، تا چشم طمع به دستان ناتوان این و

۱. مائده: ۴۴.

۲. احزاب: ۳۹.

۳. آل عمران: ۱۷۵.

آن داشته باشیم. در حدیث قدسی ذات اقدس الهی خیلی بر این مسئله حساسیت دارد که بندگان تنها امیدشان خدا باشد، به امید خدا شروع کنند، به امید او ادامه دهند، به امید او ختم کنند و اگر دل به دیگری ببندند، خداوند آرزوهای آنها را بدل به یأس و امیدهایشان را به نومیدی مبدل می‌سازد، امام صادق علیه السلام از پدران معصومش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که خداوند به برخی از پیامبرانش چنین وحی نمود:

سوگند به عزّت و جلاله، سوگند به مجد و عظمت خود، سوگند به ارتفاعم بر عرش، حتماً حتماً آرزوی هرکس را که جز مرا آرزو کند، بدل به یأس می‌کنم و حتماً در دیدگان مردم جامهٔ ذلّت و خواری به تن او خواهم کرد و او را از جوار قرب خودم تبعید می‌کنم، آیا بندهٔ من در سختی‌ها به غیر من امید بسته، در حالی که همه سختی‌ها به دست من است؟ آیا درب خانه دیگران را می‌کوبد، در حالی که کلید درهای بسته در دست من است؟ در خانهٔ من برای هر که مرا بخواند و صدا زند باز و گشاده است، کدام انسان در مصائب و سختی‌ها به من امید بست و من او را ناامید ساختم؟ همه آرزوهای بندگانم را پیش خودم مصون و محفوظ دارم؛ ولی بندگان من به محافظت من خوشنود نشدند، آسمان‌های خویش را لبریز از فرشتگانی قرار داده‌ام که هرگز از تسبیح من خسته نمی‌شوند و به آنان فرمان داده‌ام که هیچ دری را میان من و بندگانم فقل نکنند، با این همه بندگان به قول من اعتماد نکردند. آیا آنان که مصیبت و پیشامدی در خانه آنها را می‌کوبد، نمی‌دانند که جز من احدی مالک کشف این مصیبت نیست؟ من که پیش از سؤال و تقاضا آغازگر عطا هستم، آیا بنده‌ام چنین می‌پندارد که وقتی از من تقاضا شود من پاسخ سؤال‌کننده را ندهم؟ آیا من بخیل هستم که بنده مرا به بخل نسبت می‌دهد؟ آیا جود و کرم مال من نیست؟ آیا عفو و رحمت به دست من نیست؟ آیا من قبلهٔ همهٔ امال و آرزوها نیستم؟ آیا آرزوکنندگان نمی‌ترسند از اینکه جز مرا آرزو می‌کنند؟ همانا اگر همه ساکنان آسمان‌ها و زمین من آرزو

کنند و من به هر یک از آنها به اندازه تمام آنچه همه آرزو کرده‌اند، عطا کنم، باز هم سر سوزنی در ملک من نقص و کمبودی پیدا نمی‌شود و چگونه کم شود ملکی که من سرپرست و قیم آن هستم؟ بدا به حال آنان که از رحمت من ناامیدند، بدا به حال آنان که مرا نافرانی کرده و مراقب نیستند.^۱

* توحید در محبت

توحید در محبت؛ یعنی تنها ذات اقدس بی‌مثال و بی‌همتای خداوندی را که باقی و پاینده است و کمال و جمال مطلق است و سرچشمه همه زیبایی‌هاست، دوست بداریم و تنها به او عشق بورزیم و محبوب و معشوق حقیقی و اصیل و اصلی ما فقط او باشد، یکتاپرست کامل کسی است که تنها دل در گرو محبت خداوند دارد. دلیل آن روشن است؛ زیرا انسان بالفطره کمال‌دوست، جمال‌خواه و عاشق زیبایی است و بدیهی است که زیبایی مطلق بیش از هر چیز و هر کس سزاوار دوست‌داشتن و عشق‌ورزیدن است، البته حب محبوب خدا، حب خدا است و همین جهت به پیامبران الهی، امامان معصوم و اولیاء الهی هم عشق می‌ورزیم و اظهار ارادت و محبت می‌کنیم و به دستور خداوند آنها را دوست می‌داریم و حتی رسول گرامی اسلام این بزرگترین یکتاپرست عالم به امر خدا به مسلمانان می‌فرماید:

﴿تَلَّ لَأَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۲؛ به مردم بگو: من در برابر رسالتم از شما اجر و مزدی طلب نمی‌کنم جز یک چیز و آن مودت و دوستی نزدیکان و اهل بیت من؛ دوست‌داشتن آنان نیز از ما خواسته شده؛ ولی در پرتو محبت به خداوند، محبت اهل بیت علیهم‌السلام نیز در دل‌های ما جا دارد نه مستقلاً و جدای از آن، عشق به آنها عشق به کمال، فضیلت، عدالت، شرافت و

۱. المراقبات مرحوم ملکی تبریزی: ص ۱۱۵ - ۱۱۴.

۲. شوری: ۲۳.

جمال است. آنان مظهر جمال، جلال، اسماء حسنی و صفات علیای حق‌اند، آنان آیات عظمای خداوندند و در شعاع محبت خداوند و به خاطر خدا آنها را دوست می‌داریم و نیز همهٔ عالم و پدیده‌های هستی را دوست می‌داریم، به صحراء سبزه، دریا و به همه چیز عشق می‌ورزیم؛ چون جلوه‌های الهی و آیات حق‌اند. حتی کافر را از آن جهت که مخلوق خداست و تک‌تک سلول‌های او تسلیم تکوینی خدایند دوست داریم، اگرچه از خبث باطن و نیت پلید او و سوءاستفاده‌اش از اراده و انجام کارهای ناپسند متنفریم؛ ولی در چشم یکتاپرست کامل همهٔ جهان زیبا است و به قول شاعر:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

البته محبت و عشق حقیقی و اصیل به خود ذات حق است؛ ولی به تبع آن افعال او و مخلوقات او را هم دوست می‌داریم، شبیه اینکه یک مسلمان معتقد به امامت ائمه علیهم‌السلام، به عشق امام رضا علیه‌السلام در و دیوار حرم و صحن را غرق بوسه می‌سازد و آنها را دوست می‌دارد؛ ولی این عشق به در و دیوار و جمادات نیست، بلکه عشق به ساکن آن دیار است و اینها چون به او منتسب‌اند، به طفیل وجود او محبوبند و به قول شاعر عرب

وما حبّ الدیار شغفن قلبی و لکن حبّ من سکن الدیار

این دوستی در و دیوار نیست که قلب مرا به وجد می‌آورد و مشغوف می‌سازد؛ ولی دوستی ساکن دیار است که عاشق را به سوی او می‌کشاند و به عشق او حرکت می‌کند. بنابراین محبت واقعی یکی است و آن هم به حقیقتی است که ذاتاً و اصالتاً دارای همهٔ کمال‌ها و جمال‌ها و منبع همهٔ نیکی‌ها است و از جای دیگر امانت نگرفته است و چه زیبا قرآن کریم می‌فرماید: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ

مَنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ^۱؛ خداوند برای هیچ انسانی در درونش دو قلب قرار نداده است؛ انسان‌ها یک قلب دارند و باید یک قِبَلهٔ آمال داشته باشند و آن خداوند است.

البته انسان دارای عواطف و احساسات است و به طور فطری، طبیعی و غریزی در این عالم امور فراوانی را دوست دارد، مال دوست است، تجارت و کسب خویش را دوست دارد، مسکن خود را دوست دارد، پدر، مادر، فرزندان و بستگان خویش را دوست دارد و بزرگان دین ما هم به فرزندان خویش علاقه زیادی داشتند. ولی چنین نبود که وقتی امر دایر شد که خدا را انتخاب کنند یا دنیا را، خدا را یا مال را، خدا را یا اولاد را و.. کمترین تردید و تزلزل به خود راه دهند و بی‌تردید خدا را برمی‌گزیدند و اصل برای آنها خدا بود و بقیهٔ مظاهر زندگی را برای خدا و تا زمانی که موجب جلب رضای او باشد، می‌خواستند و حتی اصل حیات و زندگی و عمر گرانمایه را که این قدر محبوب انسان‌هاست، تا زمانی دوست داشتند که در راه رضای خدا صرف شود و در کلامی از امام سجاد علیه السلام می‌خوانیم: «وعمرنی ما کان عمری بذله فی طاعتک فاذا کان عمری مرتعاً للشیطان فاقبضنی الیک»^۲ بارالها به من عمر طولانی بده و مرا زنده بدار تا زمانی که عمرم در مسیر اطاعت تو بذل و صرف می‌شود و به مجرد اینکه شیطان در من طمع کرد و عمرم چراگاه شیطان شد، جانم را بگیر و مرا به سوی خویش بالا ببر. به همین جهت ابراهیم علیه السلام با همهٔ عشق و علاقه‌ای که به فرزندش اسماعیل دارد، به امر خدا و برای آزمایش بزرگ الهی، اسماعیل را به مسلخ می‌برد و با دست خویش در صدد قربانی کردن او برمی‌آید. حسین بن علی علیه السلام در کمتر از نصف روز عزیزترین عزیزانش را در راه خدا می‌دهد و هر چه

۱. احزاب: ۴.

۲. بحار الانوار: ج ۷۳، ص ۶۱.

به ظهر و عصر عاشورا نزدیک می‌شود؛ قدم‌ها استوارتر و چهره گلگون‌تر می‌شود و عشق به خدا و لقاء او سراسر وجود او را لبریز نموده و جز خدا نمی‌بیند.

* توحید در معرفت

توحید در معرفت؛ یعنی تنها خداوند آمرزنده گناهان است و جز او هیچ‌کس قادر نیست کوچک‌ترین گناهی را ببامرزد و پیامبران و امامان علیهم‌السلام هم آمرزنده گناهان نیستند، بلکه برابر برخی از گنهکاران استغفار می‌کنند و از خداوند طلب مغفرت می‌کنند و چون خداوند آنها را دوست دارد، خواسته آنها را برآورده می‌سازد و گنهکار را می‌آمرزد. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ﴾^۱؛ چه کسی جز الله گناهان را می‌آمرزد؟ و می‌فرماید: ﴿غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ...﴾^۲؛ او آمرزنده گناه، قبول‌کننده توبه و شدیدالعقاب است...

در قرآن کریم دو واژه غفران و استغفار آمده؛ غفران همه جا به خداوند نسبت داده شده و اوست که گناهان را می‌آمرزد و دیگری واژه استغفار است که به گناهکاران مستند شده که طلب مغفرت می‌کنند یا به پیامبران نسبت داده شده که برای امت خویش طلب مغفرت می‌کنند. در آیه‌ای دلیل توحید در مغفرت را این‌گونه آورده: ﴿الَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾^۳ خداوند چون مالک آسمان‌ها و زمین است و توحید در مالکیت دارد، بنابراین هرکس را که بخواهد مورد مغفرت قرار می‌دهد.

۱. آل عمران: ۱۳۵.

۲. غافر: ۳.

۳. مائده: ۴۰.

* توحید در یاری دادن مؤمنان و فتح و پیروزی برای آنان

اصولاً از نظر جهان‌بینی توحیدی همه چیز به خدا منتهی می‌شود و یک یگانه‌پرست راستین چیزی را از ناحیه خود نمی‌داند، بلکه هر موهبتی را از خدا می‌داند، هر نعمتی را از ناحیه او می‌داند، هر توفیقی را از او می‌داند، رازق را تنها او می‌داند، مرگ و زندگی را تنها به دست او می‌داند و...؛ ولی مواردی که تاکنون ذکر شد نمونه‌ای از همه مواردی است که ذکر نشد و ضمناً از اهمیت بیشتری برخوردار است و آخرین مورد این است که هر پیروزی و یآوری از سوی خداوند است و قرآن کریم در آیات فراوانی به این مطلب تأکید کرده است.

الف. ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾^۱؛ ما این فتح مبین و آشکار را برای تو ایجاد کردیم [فاتح حقیقی هستیم].

ب. ﴿فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ﴾^۲؛ اگر فتحی از سوی خداوند به شما برسد، [منافقان گویند] آیا ما با شما نبودیم؟

ج. ﴿وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾^۳؛ پیروزی فقط از جانب پروردگار عزیز حکیم است.

د. ﴿نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ﴾^۴؛

هـ ﴿وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾^۵؛ شما غیر از خداوند سرپرست و یآوری ندارید.

۱. فتح: ۱.

۲. نساء: ۱۴۱.

۳. آل عمران: ۱۲۶.

۴. الصف: ۱۳.

۵. بقره: ۱۰۷؛ توبه: ۱۱۶؛ عنکبوت: ۲۲؛ شوری: ۳۱.